**ترجمه و شرح نامه (45)**

نامه امیرالمؤمنین به جناب عثمان بن حنیف

**از نامه هاى امام(علیه السلام)**

**به عثمان بن حنیف انصارى، فرماندار بصره، است، بعد از آنکه خبر به آن حضرت رسید که به میهمانى جمعى (از مرفهین) اهل بصره دعوت شده و او هم در آن میهمانى شرکت کرده است.(۱)**

**۱ . سند نامه:**

**نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه تصریح مى کند که بخشى از این نامه را پیش از مرحوم سید رضى، صدوق در کتاب امالى خود آورده است. شایان توجّه است که ابن ابى الحدید در شرح این نامه در چند مورد مى گوید:**

**در روایت دیگرى چنین و چنان آمده که نشان مى دهد منبع دیگرى در اختیار داشته و این عبارات متفاوت را از آنجا نقل مى کرده است. حتى در یک مورد تعبیر مى کند که گروهى فلان عبارت این جمله را چنین نقل کرده اند که تعبیر به گروهى قابل تأمل است. اضافه بر اینها بخش هایى از این نامه، بعد از سیّد رضى در کتاب هاى متعدّدى مانند خرائج قطب راوندى و روضه الواعظین فتال نیشابورى و المناقب ابن شهر آشوب و ربیع الابرار زمخشرى با تفاوت هایى نقل شده است. این تفاوت ها نشان مى دهد که آنها نیز منابع دیگرى در اختیار داشته اند (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۷۳). این نامه را «برّى» (متوفاى قرن ۷) نیز در کتاب الجوهره فى نسب الامام على، ص ۸۱، با اضافاتى آورده است.**

**نامه در یک نگاه**

**این نامه از نامه هاى بسیار مهم نهج البلاغه است که درس هاى فراوانى به همه پویندگان راه حق و مخصوصاً زمامداران و مسئولان کشورهاى اسلامى مى دهد و شامل چند بخش است:**

**۱٫ ابتدا امام(علیه السلام) به مخاطب خود که عثمان بن حنیف; فرماندار بصره است خبر مى دهد که گزارش شرکت او در میهمانى یکى از اشراف بصره به او رسیده است. در ضیافتى که فقط ثروتمندان حضور داشتند و سفره اى پرنعمت و رنگارنگ بوده است، حضرت او را به جهت شرکت در چنین ضیافتى سرزنش مى فرماید.**

**۲٫ در بخش دوم به او یادآور مى شود که هر کس باید در زندگى، پیشوا و رهبرى داشته باشد. آن گاه زندگى خودش را به عنوان پیشوا و رهبر براى او شرح مى دهد که چگونه به دو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفا کرده و ثروتى نیز براى خود نیندوخته است; ولى تأکید مى فرماید: من انتظار ندارم که همچون من زندگى کنى. انتظار من این است که ساده زیستى و تقوا و پرهیزکارى را فراموش نکنى.**

**۳٫ در بخش دیگرى از این نامه به داستان فدک اشاره مى فرماید و مى گوید: تنها چیزى که از ثروت دنیا در دست ما بود، فدک بود که آن را هم حسودان و دشمنان اهل بیت پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) از دست ما گرفتند; هر چند من نیازى به فدک و غیر فدک ندارم. پایان زندگى همگى ما مرگ و سرانجام خانه ما گورى تنگ و تاریک است.**

**۴٫ در بخش دیگرى به این نکته مهم اشاره مى کند که ساده زیستى من از آن رو نیست که امکان برخوردارى از مواهب مادى دنیا را ندارم، بلکه به آن دلیل است که وظیفه خطیر رهبرى مردم را بر عهده دارم و این موقعیت ایجاب مى کند که در سختى ها و تلخى هاى زندگى با ضعیف ترین مردم شریک باشم; شبانگاه سیر نخوابم در حالى که در گوشه و کنار کشور اسلام گرسنه اى سر به بالین بگذارد.**

**۵٫ در بخش دیگرى پاسخ به این سؤال مى دهد که ممکن است بعضى بگویند اگر على بن ابى طالب چنین غذاى ساده اى داشته باشد باید چنان ضعیف باشد که نتواند در میدان جنگ آن شجاعت ها و رشادت ها را نشان دهد; ولى آگاه باشید درختان بیابانى که از آب و غذاى کمترى استفاده مى کنند چوب هاى محکم ترى دارند.**

**۶٫ در آخرین بخش این نامه (که مرحوم سید رضى بعد از حذفِ بعضى از قسمت ها به نقل آن پرداخته است); امام(علیه السلام) دنیا را مخاطب قرار داده و آن را به شدت از خود مى راند و از زرق و برق دنیا اعلام بیزارى مى کند. آن گاه پس از ستایش کسانى که مسئولیت هاى واجب خود را در پیشگاه الهى انجام داده و به عبادت و شب زنده دارى مى پردازند بار دیگر عثمان بن حنیف را مخاطب قرار داده و او را به تقواى الهى و ساده زیستى فرا مى خواند تا از آتش دوزخ رهایى یابد.**

**بخش اوّل**

**أَمَّا بَعْدُ، یَا ابْنَ حُنَیْف: فَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّ رَجُلاً مِنْ فِتْیَهِ أَهْلِ الْبَصْرَهِ دَعَاکَ إِلَى مَأْدُبَه فَأَسْرَعْتَ إِلَیْهَا تُسْتَطَابُ لَکَ الاَْلْوَانُ، وَتُنْقَلُ إِلَیْکَ الْجِفَانُ! وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّکَ تُجِیبُ إِلَى طَعَامِ قَوْم، عَائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ، وَغَنِیُّهُمْ مَدْعُوٌّ. فَانْظُرْ إِلَى مَا تَقْضَمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَیْکَ عِلْمُهُ فَالْفِظْهُ، وَمَا أَیْقَنْتَ بِطِیبِ وُجُوهِهِ فَنَلْ مِنْهُ.**

**ترجمه**

**اما بعد (از حمد و ثناى الهى) اى پسر حنیف! به من گزارش داده اند که مردى از جوانان (ثروتمند و اشرافى) اهل بصره تو را به سفره رنگین میهمانى خود فراخوانده و تو نیز (دعوتش را پذیرفته اى و) به سرعت به سوى آن شتافته اى در حالى که غذاهاى رنگارنگ و ظرف هاى بزرگ طعام یکى از پس از دیگرى پیش روى تو (به وسیله خادمانش) قرار داده مى شد. من گمان نمى کردم تو دعوت جمعیتى را قبول کنى که نیازمندشان (از نشستن بر سر آن سفره) ممنوع باشد و (تنها) ثروتمندشان دعوت شود. به آنچه در دهان مى گذارى و مى خورى بنگر، آنچه حلال بودنش براى تو مشکوک باشد از دهان فرو افکن و آنچه را به پاکى و حلال بودنش یقین دارى تناول کن.**

**شرح و تفسیر**

**دعوت نماینده امام به میهمانى پرزرق و برق!**

**امام(علیه السلام) در بخش اوّل این نامه عثمان بن حنیف انصارى را که از اصحاب با فضیلت پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) بود و از سوى امیرمؤمنان على(علیه السلام) به فرماندارى بصره انتخاب شده بود مخاطب ساخته و در تعبیراتى سرزنش آلود مى فرماید: «اما پس (از حمد و ثناى الهى) اى پسر حنیف! به من گزارش داده اند که مردى از جوانان (ثروتمند و اشرافى) اهل بصره تو را به سفره رنگین میهمانى خود فراخوانده و تو نیز (دعوتش را پذیرفته اى و) به سرعت به سوى آن شتافته اى در حالى که غذاهاى رنگارنگ و ظرف هاى بزرگ طعام یکى از پس از دیگرى پیش روى تو (به وسیله خادمانش) قرار داده مى شد»; (أَمَّا بَعْدُ، یَا ابْنَ حُنَیْف: فَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّ رَجُلاً مِنْ فِتْیَهِ أَهْلِ الْبَصْرَهِ دَعَاکَ إِلَى مَأْدُبَه فَأَسْرَعْتَ إِلَیْهَا تُسْتَطَابُ لَکَ(۱) الاَْلْوَانُ، وَتُنْقَلُ إِلَیْکَ الْجِفَانُ!).**

**«فِتْیَه» جمع فتى در اصل به معناى جوان نوخواسته و شاداب است و گاهى به افراد صاحب سن و سالى که داراى زندگى پرنشاطى هستند نیز اطلاق مى شود و در اینجا به معناى اشراف است.**

**«مَأْدُبَه» از ریشه «ادب» به معناى دعوت هاى رسمى و قابل توجّه است که در آن آداب رعایت مى شود.**

**«جِفَان» جمع جَفْنه (بر وزن وزنه) به معناى ظرف هاى بزرگ غذاخورى است. این تعبیر نشان مى دهد که مجلس مورد نظر در این نامه مجلس گسترده اى بوده که گروهى از اشراف در آن دعوت داشتند و انواع غذاها بر سر سفره آماده بوده است.**

**آن گاه امام(علیه السلام) مى افزاید: «من گمان نمى کردم تو دعوت جمعیتى را قبول کنى که نیازمندشان (از نشستن بر سر آن سفره) ممنوع باشد و (تنها) ثروتمندشان دعوت شود»; (وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّکَ تُجِیبُ إِلَى طَعَامِ قَوْم، عَائِلُهُمْ(۲) مَجْفُوٌّ(۳)، وَغَنِیُّهُمْ مَدْعُوٌّ).**

**امام(علیه السلام) عیب بزرگ این سفره را انحصارى بودن آن براى اغنیا ذکر کرده است. اگر غذاهاى رنگارنگ منحصر به آنها نبود و گرسنگان و نیازمندان هم از آن بهره مى گرفتند، اشکال بسیار کمترى داشت، بنابراین پرزرق و برق بودن و استفاده از انواع غذاهاى گوناگون از یک سو و محروم بودن مستمندان از سوى دیگر ایراد مهم آن سفره بوده است که اگر والى بودن عثمان بن حنیف را بر آن بیفزاییم اشکال آن بیشتر مى گردد.**

**از ادامه بحث استفاده مى شود که این سفره ایراد چهارمى هم داشته و آن وجود اموال مشتبه به حرام در آن بوده است، زیرا در ادامه مى فرماید: «به آنچه در دهان مى گذارى و مى خورى بنگر، آنچه حلال بودنش براى تو مشکوک باشد از دهان فرو افکن و آنچه را به پاکى و حلال بودنش یقین دارى تناول کن»; (فَانْظُرْ إِلَى مَا تَقْضَمُهُ(۴) مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَیْکَ عِلْمُهُ فَالْفِظْهُ(۵)، وَمَا أَیْقَنْتَ بِطِیبِ وُجُوهِهِ فَنَلْ مِنْهُ).**

**این نکته قابل توجّه است که امام(علیه السلام) به قدرى مراقب کارگزاران خود بوده و در حرکات و رفتار آنها دقت مى کرده که کوچک ترین نقطه ضعفى نداشته باشند تا جایى که حتى شرکت در یک مهمانى نامناسب را بر آنها خرده مى گرفته و با نامه بلندبالایى مملوّ از نصایح مختلف به آنها هشدار مى داده و نصیحت مى فرموده است. کارى که شاید در هیچ جاى دنیا معمول نبوده و نیست.**

**در میان نامه هاى امام(علیه السلام) به کارگزاران خود این قبیل نامه ها کم نیست و همگى نشان مى دهد که امام(علیه السلام) نهایت تدبیر را در امر کشوردارى رعایت مى کرده است.**

**نکته دیگر اینکه نظر مبارک امام(علیه السلام) این است که حاکمان و مقامات برجسته حکومت اسلامى همیشه در کنار مردم و توده هاى مستضعف باشند و به مرفهان بى درد که توقعشان از همه بیشتر و یاریشان به هنگام یارى دادن از همه کمتر است، هرگز اهمّیّتى ندهند. تجربه نشان داده که در مواقع بحرانى تنها گروه اوّل مدافعان سرسخت و ایثارگران بى منّتند.**

**۱ . جمله «تُسْتَطَابُ لَکَ» به این معناست که انواع خوب (از غذاهاى رنگارنگ) براى تو طلب مى شود. از ریشه «طیب» به معناى خوب و پاکیزه و لذیذ گرفته شده است.**

**۲ . «عائل» به معناى عائله دار نیازمند است.**

**۳ . «مَجفوّ» به معناى محروم است و کسى که در حق او جفا شده است.**

**۴ . «تَقْضِمُه» از ریشه «قَضْم» بر وزن «فهم» به معناى جویدن و گاه به معناى خوردن است و «مَقْضَم» به غذایى که به دهان مى گذارند اطلاق مى شود.**

**۵ . «فَالْفِظْهُ» از ریشه «لَفْظ» به معناى بیرون افکندن از دهان است و الفاظ را بدین جهت الفاظ مى گویند که گویى از دهان بیرون افکنده مى شوند.**

**نکته: عثمان بن حنیف کیست؟**

**در کتاب الاعلام زرکلى آمده است که عثمان بن حنیف از صحابه پیغمبر(صلى الله علیه وآله)بود، در غزوه احد و پس از آن شرکت داشت و در عصر خلیفه دوم به موجب تقوا و پاکدامنى خاصى که داشت مأمور اندازه گیرى سرزمین هاى خراجى عراق و سپس والى بصره شد. هنگامى که فتنه جمل رخ داد انصار عایشه به او پیشنهاد کردند که همراه آنها بر ضد على(علیه السلام) بجنگد (در حالى که او والى بصره بود). او از این کار خوددارى کرد. طرفداران عایشه تمام موى سر و صورت و ابروهاى او را کندند و با همان حال نزد عایشه بردند. او گفت: رهایش کنید. عثمان بن حنیف خدمت على(علیه السلام) آمد و در جنگ جمل همراه آن حضرت بود. سپس ساکن کوفه شد و در دوران خلافت معاویه چشم از جهان فرو بست.(۱) بعضى نیز گفته اند که در زمان خلافت معاویه در مدینه از دنیا رفت.**

**جالب اینکه در کتاب استیعاب ابن عبد البر آمده است: هنگامى که عراق فتح شد، خلیفه دوم با یارانش مشورت کرد چه کسى مصلحت است به عراق برود و والى آنجا باشد؟ همگى بالاتفاق گفتند: عثمان بن حنیف مناسب است و افزودند که او مى تواند بیش از این را هم اداره کند، زیرا بصیرت و عقل و معرفت و تجربه فراوانى دارد.(۲)**

**در کتاب مستدرکات علم رجال الحدیث آمده است که او و برادرش، سهل بن حنیف در زمره دوازده نفرى بودند که به ابو بکر ایراد کردند و اعمال او را زیر سؤال بردند. سپس مى افزاید: عثمان و برادرش سهل جزء مأموران خاص على(علیه السلام) (شرطه الخمیس) بودند که امام(علیه السلام) بهشت را براى آنان تضمین کرد.(۳)**

**در اسد الغابه آمده است که عثمان بن حنیف مى گوید: در محضر پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله)بودم، مرد نابینایى خدمتش آمد عرض کرد دعا کن خدا چشم من را به من باز گرداند. فرمود: چگونه است تو را به حال خود رها کنم؟ عرض کرد نه و چند بار اصرار کرد. پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله) فرمود: وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و بگو: «اللّهُمّ إنّى أسْئَلُکَ وَأتَوَجَّهُ إلَیْکَ بِمُحَمَّد نَبِیِّکَ نَبِىِّ الرَّحْمَهِ یا مُحَمَّدُ إنّى تَوَجَّهْتُ بِکَ إلى رَبّی فی حاجَتی هذِهِ لِتَقْضِىَ لی اللّهُمَّ فَشَفِّعْهُ فیّ; خداوندا من از تو تقاضا مى کنم و به محمد پیامبرت، پیامبر رحمت متوسل مى شوم. اى محمد من در حاجتى که به سوى پروردگارم دارم به تو متوسّل مى شوم که این حاجتم را بر آورى خداوندا او را شفیع من قرار بده. بعد از این دعا خداوند نور چشمانش را به او باز گرداند».(۴)**

**این سخن را با سخنى از امام على بن موسى الرضا (طبق نقل رجال مامقانى) پایان مى دهیم. امام(علیه السلام) فرمود: عثمان بن حنیف از کسانى بود که بعد از پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) به على(علیه السلام) وفادار ماند و هیچ گونه تغییرى به مسائل خود نداد.(۵)**

**۱ . الاعلام زرکلى، ج ۴، ص ۲۰۵٫**

**۲ . استیعاب، ج ۳، ص ۸۹٫**

**۳ . مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۱۳٫**

**۴ . اسدالغابه، ج ۳، شرح حال عثمان بن حنیف، شماره ۳۵۷۱٫ شبیه همین معنا در مسند احمد، ج ۴، ص ۱۳۸ و مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۱۹ آمده است. حاکم بعد از نقل این حدیث مى گوید: این حدیث صحیح السندى است، هرچند بخارى و مسلم آن را نقل نکرده اند (اى کاش مخالفان نادان توسّل، حدّاقل به مبانى روایى خود مراجعه مى کردند تا بدانند چه اندازه در اشتباهند).**

**۵ . رجال مامقانى، شرح حال عثمان بن حنیف.**

**بخش دوم**

**أَلاَ وَإِنَّ لِکُلِّ مَأْمُوم إِمَاماً، یَقْتَدِی بِهِ وَیَسْتَضِیءُ بِنُورِ عِلْمِهِ; أَلاَ وَإِنَّ إِمَامَکُمْ قَدِ اکْتَفَى مِنْ دُنْیَاهُ بِطِمْرَیْهِ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَیْهِ، أَلاَ وَإِنَّکُمْ لاَ تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِکَ، وَلَکِنْ أَعِینُونِی بِوَرَع وَاجْتِهَاد، وَعِفَّه وَسَدَاد. فَوَ اللهِ مَا کَنَزْتُ مِنْ دُنْیَاکُمْ تِبْراً، وَلاَ ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْراً، وَلاَ أَعْدَدْتُ لِبَالِی ثَوْبِی طِمْراً، وَلاَ حُزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْراً، وَلاَ أَخَذْتُ مِنْهُ إِلاَّ کَقُوتِ أَتَان دَبِرَه، وَلَهِیَ فِی عَیْنِی أَوْهَى وَأَوْهَنُ مِنْ عَفْصَه مَقِرَه.**

**ترجمه**

**آگاه باش! هر مأمومى امام و پیشوایى دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانش او بهره گیرد. (تو باید به امام و پیشواى خود نگاه کنى) بدان امام شما از دنیایش به دو جامه کهنه و از غذاهایش به دو قرص نان قناعت کرده است. آگاه باش که شما نمى توانید این چنین باشید، و این زندگى را تحمّل کنید (من شما را از آن معاف مى کنم) ولى مرا با پرهیزگارى و تلاش (براى پاک زیستن) و عفت و پیمودن راهِ درست یارى دهید. به خدا سوگند! من هرگز از ثروت هاى دنیاى شما چیزى از طلا و نقره نیندوخته ام و از غنایم و ثروت هاى آن مالى ذخیره نکرده ام و براى این لباس کهنه ام بدلى مهیا نساخته ام و از اراضى این دنیا حتى یک وجب به ملک خود در نیاورده ام و از خوراک آن جز به مقدار قوت ناچیز چهارپاى مجروحى در اختیار نگرفته ام. این دنیا در چشم من بى ارزش تر و خوارتر از شیره تلخ درخت بلوط است!**

**شرح و تفسیر**

**هرگز چیزى از دنیا نیندوختم**

**امام(علیه السلام) براى بیدار ساختن عثمان بن حنیف و امثال او در این بخش از نامه خود به چند نکته مهم اشاره مى کند. نخست مى فرماید: «آگاه باش! هر مأمومى امام و پیشوایى دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانش او بهره گیرد»; (أَلاَ وَإِنَّ لِکُلِّ مَأْمُوم إِمَاماً، یَقْتَدِی بِهِ وَیَسْتَضِیءُ بِنُورِ عِلْمِهِ).**

**اشاره به اینکه انسان در این مسیر پر پیچ و خم زندگى مادّى و معنوى نمى تواند یله و رها باشد، بلکه یا باید خودش با تمام شرایط لازم پیشواى خلق باشد یا از پیشواى شایسته اى پیروى کند و گر نه در این بیابان هولناک زندگى به بیراهه خواهد افتاد و سرگردان مى شود.**

**آن گاه مى افزاید: «(تو باید به امام و پیشواى خود نگاه کنى) بدان امام شما از دنیایش به دو جامه کهنه و از غذاهایش به دو قرص نان قناعت کرده است»; (أَلاَ وَإِنَّ إِمَامَکُمْ قَدِ اکْتَفَى مِنْ دُنْیَاهُ بِطِمْرَیْهِ(۱)، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَیْهِ(۲)).**

**معروف این است که آن دو جامه از کرباس و آن دو قرص نان از جوى (سبوس ناگرفته بود) که خوارک روزانه آن حضرت را تشکیل مى داد یکى را ظهر و دیگرى را شام میل مى کرد. این در واقع اقتدا به رسول خدا(صلى الله علیه وآله) بود که پیشواى امام(علیه السلام)محسوب مى شد، همان طور که در حدیث آمده است: «إنَّ رَسُولَ الله مَا اتَّخَذَ قَمیصَین وَلاَ إِزَارَیْن وَلاَ زَوْجَیْنِ مِنَ النِّعَالِ; پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) هرگز دو پیراهن و دو زیرجامه و دو جفت کفش براى خود تهیّه نکرد (بلکه همیشه براى خود یک دست از آنها را داشت)».(۳)**

**برخلاف دنیاپرستان و اشراف، که گاه ده ها نوع لباس یا کفش دارند، و حتى بعضى مقیدند یک دست لباس را تنها چند روز بپوشند سپس آن را کنار بگذارند و گاه در هنگام نقل و انتقالِ منازلشان، صندوق ها و چمدان هاى زیادى لباس هاى آنها را جابه جا مى کند. اما سفره هاى رنگینِ آنها خود داستان دیگرى دارد.**

**آن گاه از آن جهت که امام(علیه السلام) مى داند کمتر کسى پیدا مى شود که بتواند به چنین زندگى تن در دهد به خصوص کسانى که مانند فرمانداران و صاحب منصبان، امکانات فراونى در اختیار دارند به این نکته مى پردازد که: «آگاه باش که شما نمى توانید این چنین باشید، و این زندگى را تحمّل کنید (من شما را از آن معاف مى کنم) ولى مرا با پرهیزکارى و تلاش (براى پاک زیستن) و عفت و پیمودن راهِ درست یارى دهید»; (أَلاَ وَإِنَّکُمْ لاَ تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِکَ، وَلَکِنْ أَعِینُونِی بِوَرَع وَاجْتِهَاد، وَعِفَّه وَسَدَاد).**

**اشاره به اینکه شما از آن زندگى سخت گیرانه و زاهدانه شدید معاف هستید; ولى چهار چیز را فراموش نکنید که با انجام آنها در واقع به من کمک کنید تا حکومت اسلامى را در این کشور پهناور اسلام سامان بخشم.**

**نخست توصیه به «ورع» مى کند که در واقع به معناى تقواى در سرحد عالى است. سپس به «اجتهاد» یعنى تلاش و کوشش در راه حفظ عدالت و حمایت از محرومان و سوم «عفت» که به معناى خویشتن دارى در برابر شهوات مختلف است و چهارم «سداد» که انتخاب راه صحیح و مستقیم و پرهیز از بیراهه هاست. به یقین اگر مسئولان کشور اسلامى این چهار صفت را در خود جمع کنند و زندگى آنها همچون زندگى مردم متوسط باشد و نه بیشتر، همه چیز رو به راه مى شود و توده هاى مردم از حکومت راضى خواهند شد.**

**سپس اشاره به نکته سومى مى کند تا درس عبرتى براى همه کارگزاران حکومت او باشد مى فرماید: «به خدا سوگند! من هرگز از ثروت هاى دنیاى شما چیزى از طلا و نقره نیندوخته ام و از غنایم و ثروت هاى آن مالى ذخیره نکرده ام و براى این لباس کهنه ام بدلى مهیا نساخته ام و از اراضى این دنیا حتى یک وجب به ملک خود در نیاورده ام و از خوراک آن جز به مقدار قوت ناچیز چهارپاى مجروحى در اختیار نگرفته ام»; (فَوَ اللهِ مَا کَنَزْتُ مِنْ دُنْیَاکُمْ تِبْراً(۴)، وَلاَ ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْراً(۵)، وَلاَ أَعْدَدْتُ لِبَالِی ثَوْبِی طِمْراً، وَلاَ حُزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْراً، وَلاَ أَخَذْتُ مِنْهُ إِلاَّ کَقُوتِ أَتَان دَبِرَه).**

**اشاره به اینکه چنان نیست که مانند بعضى از دنیا پرستان کج اندیش نخورم و نپوشم، بلکه ابلهانه ذخیره کنم; ظاهر و باطن من یکى است نه در ظاهر مالى دارم و نه در باطن، نه ریاکارم و نه ظاهرساز.**

**شایان توجّه است که امام(علیه السلام) امکانات دنیاى مادى را در چهار چیز خلاصه فرموده: یکى طلا و نقره که به صورت درهم و دینار ذخیره مى کردند و با آن دل خوش بودند. دیگر اموال مختلفى که سرمایه آنها محسوب مى شد; مانند اسب ها و شتران و وسایل پر زرق و برق منزل و فرش ها و فراش ها. سوم لباس هاى رنگارنگ و چهارم زمین هاى زراعتى و باغ ها و خانه ها و قصرها. امام(علیه السلام)مى فرماید: به سراغ هیچ یک از اینها نرفتم (در حالى که توان آن را داشتم).**

**تعبیر اخیر امام(علیه السلام) که از نهایت تواضع و زهد آن حضرت خبر مى دهد براى آن است که مخاطب یا مخاطبانش این مسأله مهم را جدى بگیرند و آلوده زندگى هاى پرزرق و برق اشرافى گناه آلود نشوند و با نیازمندان و مستمندان محروم مواسات کنند.**

**«أَتَان دَبِرَه» به چهارپایى گفته مى شود که از کثرت کار و زحمت کشیدن پشت او مجروح شده و به همین دلیل نسبت به تغذیه بى میل است (توجّه داشته باشید که در بعضى از نسخه هاى نهج البلاغه این جمله و جمله بعد نیامده است و جمعى از شارحان نیز به تفسیر آن نپرداخته اند).**

**در پایان این بخش، امام(علیه السلام) براى اینکه بى ارزش بودن دنیا در نظرش را کاملا براى همگان مجسم کند تعبیر پرمعنایى دارد مى فرماید: «این دنیا در چشم من بى ارزش تر و خوارتر از شیره تلخ درخت بلوط است!»; (وَلَهِیَ فِی عَیْنِی أَوْهَى وَأَوْهَنُ مِنْ عَفْصَه(۶) مَقِرَه(۷)).**

**توضیح اینکه درخت بلوط انواع و اقسامى دارد; یکى از آنها داراى میوه تلخى است که در فارسى به آن «مازو» مى گویند که هم تلخ است و هم گَس و به دلیل گس بودن در دباغى براى محکم ساختن چرم از آن استفاده مى کنند.**

**بدیهى است خوردن چنین دانه اى بسیار ناگوار و تنفر آمیز است و هر کس در دهان بگذارد فوراً آن را بیرون مى افکند. این تشبیه یکى از رساترین تشبیهات نهج البلاغه درباره دنیاست که امام(علیه السلام) باطن و حقیقت آن را در قالب این مثال مجسم ساخته است و قریب به آن در عبارات دیگر نهج البلاغه خواهد آمد.**

**۱ . «طِمْر» به معناى جامه کهنه است و در اصل از ریشه «طَمْر» بر وزن «امر» گرفته شده که به معناى پوشاندن است در اینجا امام(علیه السلام) آن را به صورت تثنیه آورده تا یکى اشاره به پیراهن و دیگرى به زیرجامه باشد.**

**۲ . «قُرص» در اصل به معناى هر شىء گرد و مدورى است و لذا در مورد خورشید و ماه به کار مى رود و نان هاى گرد و مدور را نیز به همین جهت قرص نان مى گویند و تثنیه آن در عبارت امام(علیه السلام) اشاره به خوراک یک روز است، زیرا بسیارى از مردم در آن زمان فقط دو بار در شبانه روز غذا مى خوردند.**

**۳ . فى ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶٫**

**۴ . «تِبْر» به معناى قطعات طلا و نقره است پیش از آنکه آن را به صورت شمش یا زینت آلات در آورند.**

**۵ . «وَفْر» به گفته ارباب لغت، مال فراوان است از ریشه «وفور» به معناى فزونى و فراوانى گرفته شده و گاه به هر چیز فراوان اطلاق مى شود.**

**۶ . «عَفْصَه» گاه به درخت بلوط گفته مى شود و گاه به ثمره آن که مازو نام دارد و این ماده شیرابه اى است که از آن ترشح مى کند و علاوه بر تلخى حالت قابضیت دارد.**

**۷ . «مَقِر» گاه به معناى تلخ و گاه به معناى ترش مى آید و در اینجا همان معناى تلخى مراد است و تأکیدى است بر مفهوم «عَفْصَه».**

**بخش سوم**

**بَلَى! کَانَتْ فِی أَیْدِینَا فَدَکٌ مِنْ کُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ عَلَیْهَا نُفُوسُ قَوْم، وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْم آخَرِینَ، وَنِعْمَ الْحَکَمُ اللهُ. وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَک وَغَیْرِ فَدَک. وَالنَّفْسُ مَظَانُّهَا فِی غَد جَدَثٌ تَنْقَطِعُ فِی ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا، وَتَغِیبُ أَخْبَارُهَا، وَحُفْرَهٌ لَوْ زِیدَ فِی فُسْحَتِهَا، وَأَوْسَعَتْ یَدَا حَافِرِهَا، لاََضْغَطَهَا الْحَجَرُ وَالْمَدَرُ، وَسَدَّ فُرَجَهَا التُّرَابُ الْمُتَرَاکِمُ; وَإِنَّمَا هِیَ نَفْسِی أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِیَ آمِنَهً یَوْمَ الْخَوْفِ الاَْکْبَرِ، وَتَثْبُتَ عَلَى جَوَانِبِ الْمَزْلَقِ. وَلَوْ شِئْتُ لاَهْتَدَیْتُ الطَّرِیقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَلُبَابِ هَذَا الْقَمْحِ، وَنَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ. وَلَکِنْ هَیْهَاتَ أَنْ یَغْلِبَنِی هَوَایَ، وَیَقُودَنِی جَشَعِی إِلَى تَخَیُّرِ الاَْطْعِمَهِ ـ وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْیَمَامَهِ مَنْ لاَ طَمَعَ لَهُ فِی الْقُرْصِ، وَلاَ عَهْدَ لَهُ بِالشِّبَعِ ـ أَوْ أَبِیتَ مِبْطَاناً وَحَوْلِی بُطُونٌ غَرْثَى، وَأَکْبَادٌ حَرَّى، أَوْ أَکُونَ کَمَا قَالَ الْقَائِلُ:**

**وَحَسْبُکَ دَاءً أَنْ تَبِیتَ بِبِطْنَه وَحَوْلَکَ أَکْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ**

**أَ أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِی بِأَنْ یُقَالَ: هَذَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ، وَلاَ أُشَارِکُهُمْ فِی مَکَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَکُونَ أُسْوَهً لَهُمْ فِی جُشُوبَهِ الْعَیْشِ!.**

**ترجمه**

**آرى از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده تنها «فدک» در دست ما بود که آن هم گروهى بر آن بخل و حسد ورزیدند و گروه دیگرى سخاوتمندانه آن را رها کردند و بهترین حاکم و داور (در این داستان اندوهبار) خداست. مرا با فدک و غیر فدک چکار؟ در حالى که جایگاه فرداى هر کس قبر است; قبرى که در تاریکیش، آثار او محو و اخبارش ناپدید مى شود حفره اى است که هرچند بر وسعت آن افزوده شود و دست حفر کننده آن را وسعت بخشد، سرانجام سنگ و کلوخ آن را پر مى کند و خاک هاى انباشته تمام روزنه هاى آن را مسدود مى سازد. جز این نیست که من نفس (سرکش) خود را با تقوا ریاضت مى دهم و رام مى سازم تا در آن روز ترسناکِ عظیم، با امنیّت وارد (صحنه قیامت) شود و در کنار لغزشگاه ها ثابت قدم باشد. (فکر نکنید من قادر به تحصیل لذت هاى دنیا نیستم. به خدا سوگند) اگر مى خواستم مى توانستم از عسل مصفا و مغز گندم و بافته هاى ابریشم براى خود (بهترین) غذا و لباس را تهیّه کنم; اما هیهات که هواى نفس بر من چیره شود و حرص و طمع مرا وادار به انتخاب طعام هاى لذیذ نماید در حالى که شاید در سرزمین حجاز یا یمامه (از مناطق شرقى عربستان) کسى باشد که حتى امید براى به دست آوردن یک قرص نان نداشته و هرگز شکمى سیر به خود ندیده باشد. آیا من با شکمى سیر بخوابم در حالى که در اطراف من شکم هاى گرسنه و جگرهاى تشنه باشند و یا چنان باشم که آن شاعر گفته است:**

**این درد تو را بس که با شکم سیر بخوابى در حالى که در اطراف تو شکم هاى گرسنه اى است که آرزوى قطعه پوستى براى خوردن دارد!**

**آیا من به همین قناعت کنم که گفته شود من امیر مؤمنانم; اما خود را با آنها در سختى هاى روزگار شرکت نکنم و اسوه و مقتدایشان در ناگوارى هاى زندگى نباشم؟**

**شرح و تفسیر**

**چگونه ممکن است امیر مؤمنان باشم و در سختى ها با آنها شریک نباشم؟**

**امام(علیه السلام) در این بخش از نامه با توجّه به آنچه در بخش گذشته آمد که فرمود:**

**من یک وجب از زمین هاى این دنیا را به تملک خود در نیاورده ام، داستان غم انگیز فدک را به عنوان یک استثنا بیان مى کند که هم تأکیدى باشد بر بى اعتنایى او بر دنیا و هم اشاره اى بر مظالم و ستم هاى مخالفانش. مى فرماید: «آرى از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده تنها «فدک» در دست ما بود که آن هم گروهى بر آن بخل و حسد ورزیدند و گروه دیگرى سخاوتمندانه آن را رها کردند و بهترین حاکم و داور (در این داستان اندوهبار) خداست»; (بَلَى! کَانَتْ فِی أَیْدِینَا فَدَکٌ مِنْ کُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ(۱) عَلَیْهَا نُفُوسُ قَوْم، وَسَخَتْ(۲) عَنْهَا نُفُوسُ قَوْم آخَرِینَ، وَنِعْمَ الْحَکَمُ اللهُ).**

**مى دانیم فدک که در نزدیکى قلعه هاى خیبر قرار داشت پس از فتح خیبر اهالى آن نزد پیامبر(صلى الله علیه وآله) آمدند و با آن حضرت صلح کردند و نصف قریه فدک را بدون جنگ و درگیرى به آن حضرت واگذار کردند و آن حضرت نیز در حیات خود آن را به دختر گرامیش فاطمه زهرا(علیها السلام) بخشید و چون ممکن بود درآمد فدک وسیله اى براى پیشرفت امیرمؤمنان على(علیه السلام) در امر خلافت شود، رقیبان بعد از رحلت پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) به سرعت آن را از دست فاطمه(علیها السلام) در آوردند و کارکنان آن حضرت را از آن بخش از آبادى خارج ساختند و به هیچ قیمت حاضر به باز پس گردانیدن آن نشدند که شرح آن در پایان این نامه به خواست خدا خواهد آمد.**

**منظور از جمله «کَانَتْ فِی أَیْدِینَا» مدت چهار سالى است که از فتح خیبر تا رحلت پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) ادامه داشت.**

**جمله «فَشَحَّتْ عَلَیْهَا نُفُوسُ قَوْم» اشاره به غاصبان حکومت است که آنها نسبت به مالکیّت فدک بخل ورزیدند و از آن بیم داشتند که اگر در دست بنى هاشم باشد ممکن است پایه هاى حکومت آنها را سست کند.**

**جمله «سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْم آخَرِینَ» اشاره به بنى هاشم است که وقتى دیدند مخالفان اصرار بر غصب فدک دارند ادامه مطالبه آن را رها ساختند و به این وسیله بى اعتنایى خود را نسبت به آن نشان دادند.**

**جمله «نِعْمَ الْحَکَمُ اللهُ» جمله اى است بسیار پر معنا و اشاره به ماجراهاى دردناکى است که در ماجراى فدک واقع شد و امام(علیه السلام) آن را به داورى الهى در روز قیامت مى سپارد. جالب است بدانیم از امام(علیه السلام) نقل نشده است که در دوران حکومتش که توان باز پس گرداندن فدک را داشت به سراغ آن رفته باشد.**

**آن گاه امام(علیه السلام) براى اینکه کسى تصور نکند دلبستگى خاصى به مسأله فدک دارد مى فرماید: «مرا با فدک و غیر فدک چکار؟ در حالى که جایگاه فرداى هر کس قبر است; قبرى که در تاریکیش، آثار او محو و اخبارش ناپدید مى شود»; (وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَک وَغَیْرِ فَدَک. وَالنَّفْسُ مَظَانُّهَا(۳) فِی غَد جَدَثٌ(۴) تَنْقَطِعُ فِی ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا، وَتَغِیبُ أَخْبَارُهَا).**

**سپس به توضیح بیشترى درباره قبر که پایان زندگى انسان به آنجا منتهى مى شود پرداخته مى فرماید: «حفره اى است که هرچند بر وسعت آن افزوده شود و دست حفر کننده آن را وسعت بخشد، سرانجام سنگ و کلوخ آن را پر مى کند و خاک هاى انباشته تمام روزنه هاى آن را مسدود مى سازد»; (وَحُفْرَهٌ لَوْ زِیدَ فِی فُسْحَتِهَا وَأَوْسَعَتْ یَدَا حَافِرِهَا، لاََضْغَطَهَا(۵) الْحَجَرُ وَالْمَدَرُ(۶)، وَسَدَّ فُرَجَهَا التُّرَابُ الْمُتَرَاکِمُ).**

**اشاره به اینکه قبر را معمولاً به صورت حفره کوچکى مى سازند که تنها جسم انسان در آن جاى مى گیرد حتى گاهى به زحمت بدن میت را در آن وارد مى کنند و به فرض که حفر کننده قبر خودش یا با سفارش بازماندگان، قبر را به طور وسیع حفر کند باز سودى ندارد، زیرا ناچار باید آن را با سنگ و کلوخ پر کنند و تمام روزنه هاى آن را بپوشانند. انسانى که سرنوشتش چنین است دلبستگیش به مال دنیا و باغ ها و زینت هاى زراعتى و قصرها چه مفهومى دارد؟**

**اگر در روایات آمده است که به هنگام غم و اندوه به زیارت اهل قبور بروید تا غم و اندوهتان برطرف شود، ممکن است ناظر به همین مطلب باشد که غم و اندوه ها معمولاً براى مال و مقام دنیاست. هنگامى که انسان آخرین منزل خود را در آنجا مى بیند و متوجه مى شود روزى با همه این مال و مقام باید خداحافظى کند و تنها با چند قطعه کفن، رخت از این دنیا بربندد اندوهش زایل مى گردد.**

**مرحوم محقّق تسترى در اینجا داستانى از مرحوم سید نعمت الله جزایرى نقل مى کند که ممکن است جنبه تمثیل داشته باشد مى گوید: دو نفر بر سر مالکیّت خانه اى باهم نزاع داشتند که ناگهان خشتى از یکى از دیوارهایش**

**فرو افتاد و زبان گشود و گفت: مرا که مى بینید در اصل پادشاهى از پادشاهان زمین بودم، هزار سال حکومت کردم هنگامى که خاک شدم هزار سال بر من گذشت که خشت زنى خاک مرا گرفت و تبدیل به خشت کرد و هزار سال بر من گذشت سپس مرا در این بنا مدتى پیش از این به کار بردند با این حال چرا شما درباره این خانه به نزاع برخاسته اید. فکر نمى کنید آینده خود شما چگونه خواهد بود؟(۷)**

**آن گاه امام(علیه السلام) به بیان درسى پر فایده براى طى کردن مسیر الى الله و نجات یوم المعاد مى پردازد و مى فرماید: «جز این نیست که من نفس (سرکش) خود را با تقوا ریاضت مى دهم و رام مى سازم تا در آن روز ترسناکِ عظیم، با امنیّت وارد (صحنه قیامت) شود و در کنار لغزشگاه ها ثابت قدم باشد»; (وَإِنَّمَا هِیَ نَفْسِی أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِیَ آمِنَهً یَوْمَ الْخَوْفِ الاَْکْبَرِ، وَتَثْبُتَ عَلَى جَوَانِبِ الْمَزْلَقِ(۸)).**

**حقیقت ریاضت رام ساختن است که گاه در مورد حیوانات چموش به کار مى رود و گاه در مورد نفس سرکش و امروز این واژه به معناى ورزش به کار مى رود. جالب اینکه امام(علیه السلام) با آن مقامِ با عظمت و تصفیه روح و نفس و پیمودن تمام مدارج سیر الى الله و رسیدن به مقامى که جز خدا نبیند، باز مى فرماید: من نفس خویش را ریاضت مى دهم تا به دو نکته اشاره کند: نخست اینکه هرقدر انسان به خودسازى و ریاضت نفس بپردازد نباید از اینکه این اژدهاى خفته زمانى بیدار شود و خطرى ایجاد کند، ایمن باشد و دیگر اینکه وقتى امام با این مقامات چنین سخنانى را مى گوید دیگران حساب کار خویش را بکنند و هرگز از خطرات نفس سرکش غافل نشوند.**

**این نکته نیز شایان دقت است که امام(علیه السلام) هدف از ریاضت نفس را به وسیله تقوا، امنیّت روز قیامت و روز خوف اکبر، و نجات از لغزش ها بر لب پرتگاه دوزخ مى شمارد. اشاره به اینکه این امنیّت جز در سایه ریاضت نفس حاصل نخواهد شد و در روایات اسلامى آمده است که جهاد اکبر همین است; جهادى که از پیکار با دشمنان سرسخت و خطرناک نیز مشکل تر است.**

**این سخن در واقع برگرفته از قرآن مجید است که مى فرماید: «(الَّذینَ آمَنُوا وَلَمْ یَلْبِسُوا إیمانَهُمْ بِظُلْم أُولئِکَ لَهُمُ الاَْمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ); (آرى،) آنها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با هیچ ستم (و شرک) نیالودند، ایمنى تنها ویژه آنهاست; و آنها هدایت یافتگانند».(۹)**

**تعبیر به «مَزْلَق» ممکن است اشاره به پل صراط باشد، زیرا از آیات و روایات استفاده مى شود که صراط پلى است بر روى دوزخ و عبور از آن بسیار سخت و سنگین است و ناصالحان در همان جا مى لغزند و در دوزخ سقوط مى کنند.**

**قرآن مجید مى گوید: «(وَإِنْ مِّنْکُمْ إِلاّ وارِدُها کانَ عَلى رَبِّکَ حَتْماً مَّقْضِیًّا ثُمَّ نُنَجِّى الَّذینَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظّالِمینَ فیها جِثِیًّا); و همه شما (بى استثنا) وارد جهنم مى شوید; این امر، نزد پروردگارت حتمى و پایان یافته است; سپس کسانى که تقوا پیشه کرده اند را (از آن) رهایى مى بخشیم; و ستمکاران را ـ در حالى به زانو درآمده اند ـ در آن رها مى سازیم».(۱۰)**

**از آنجا که ریاضت نفس دو گونه است گاه از غم بى آلتى و عدم دسترسى به مواهب دنیاست و گاه بر اثر ایمان و اراده و تصمیم به تهذیب نفس در عین قدرت بر تمام این مواهب است، لذا در ادامه سخن براى اینکه کسى تصوّر نکند ریاضت نفس امام(علیه السلام) از قسم اوّل است مى فرماید: «(فکر نکنید من قادر به تحصیل لذت هاى دنیا نیستم. به خدا سوگند) اگر مى خواستم مى توانستم از عسل مصفا و مغز گندم و بافته هاى ابریشم براى خود (بهترین) غذا و لباس را تهیّه کنم اما هیهات که هواى نفس بر من چیره شود و حرص و طمع مرا وادار به انتخاب طعام هاى لذیذ نماید در حالى که شاید در سرزمین حجاز یا یمامه (از مناطق شرقى عربستان) کسى باشد که حتى امید براى به دست آوردن یک قرص نان نداشته و هرگز شکمى سیر به خود ندیده باشد»; (وَلَوْ شِئْتُ لاَهْتَدَیْتُ الطَّرِیقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَلُبَابِ هَذَا الْقَمْحِ(۱۱)، وَنَسَائِجِ(۱۲) هَذَا الْقَزِّ(۱۳). وَلَکِنْ هَیْهَاتَ أَنْ یَغْلِبَنِی هَوَایَ، وَیَقُودَنِی جَشَعِی(۱۴) إِلَى تَخَیُّرِ الاَْطْعِمَهِ ـ وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوِ الْیَمَامَهِ مَنْ لاَ طَمَعَ لَهُ فِی الْقُرْصِ، وَلاَ عَهْدَ لَهُ بِالشِّبَعِ ـ).**

**همان گونه که اشاره شده، امام(علیه السلام) در اینجا به وظیفه سنگین زمامداران و حاکمان کشورهاى اسلامى اشاره مى کند که آنها نباید به سراغ غذاهاى لذیذ و لباس هاى فاخر بروند در حالى که مى دانند یا احتمال مى دهند در گوشه و کنار، افرادى گرسنه و برهنه هستند.**

**آن گاه امام(علیه السلام) اشاره به جنبه هاى عاطفى این مسأله مى کند که در واقع چهره سومى از این موضوع است. مى فرماید: «آیا من با شکمى سیر بخوابم در حالى که در اطراف من شکم هاى گرسنه و جگرهاى تشنه باشد و یا چنان باشم که آن شاعر گفته است:**

**این درد تو را بس که با شکم سیر بخوابى در حالى که در اطراف تو شکم هاى گرسنه اى است که آرزوى قطعه پوستى براى خوردن دارد!»; (أَوْ أَبِیتَ مِبْطَاناً(۱۵)وَحَوْلِی بُطُونٌ غَرْثَى(۱۶)، وَأَکْبَادٌ حَرَّى(۱۷)، أَوْ أَکُونَ کَمَا قَالَ الْقَائِلُ:**

**وَحَسْبُکَ دَاءً أَنْ تَبِیتَ بِبِطْنَه(۱۸) وَحَوْلَکَ أَکْبَادٌ تَحِنُّ(۱۹) إِلَى الْقِدِّ!(۲۰)).**

**جمله «وَحَوْلَکَ أَکْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ» را بیشتر شارحان نهج البلاغه همان گونه که در بالا آمده تفسیر کرده و گفته اند در سال هاى قحطى گاه وضع گرسنگان به جایى مى رسید که پوست هاى دباغى نشده حیوانات را نیز مى خوردند و این جمله اشاره به همان است. بعضى گفته اند معناى «تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ» اشاره به ضرب المثل معروفى است که مردم مى گویند فلان کس از گرسنگى پوست شکمش به پشتش چسبیده بود (قِدّ به معناى پوست و «تَحِنُّ» به معناى مایل شدن تفسیر شده) بعضى نیز «قد» را به معناى گوشت هاى قطعه قطعه اى تفسیر کرده اند که گاهى عرب ها در برابر آفتاب سوزان خشک و آن را براى روز مبادا ذخیره مى کردند; ولى تفسیر اوّل مناسب تر به نظر مى رسد.**

**در هر صورت ممکن است تفسیرها جنبه واقعى و یا مبالغه داشته باشد.**

**به گفته شاعر فارسى زبان که آن را در داستان یک قحط سالى شدید در دمشق سروده است:**

**من از بى نوایى نیم روى زرد غم بى نوایان رخم زرد کرد**

**که مرد ار چه برساحل است اى رفیق نیاساید و دوستانش غریق**

**نخواهد که بیند خردمند ریش نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش**

**آن گاه امام(علیه السلام) براى توضیح و تفسیر بیشتر بیان دیگرى دارند و مى فرماید: «آیا من به همین قناعت کنم که گفته شود من امیر مؤمنانم; امّا با آنها در سختى هاى روزگار شرکت نکنم و اسوه و مقتدایشان در ناگوارى هاى زندگى نباشم»; (أَ أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِی بِأَنْ یُقَالَ: هَذَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ، وَلاَ أُشَارِکُهُمْ فِی مَکَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَکُونَ أُسْوَهً لَهُمْ فِی جُشُوبَهِ(۲۱) الْعَیْشِ!).**

**امام(علیه السلام) در مجموع براى ساده زیستى خود سه حکمت ذکر فرموده است:**

**نخست به یاد حساب و کتاب روز قیامت بودن و در نتیجه زاهدانه زیستن و دیگر مسئولیّت زمامدارى و اینکه در زمانى که وضع مادّى مردم خوب نیست، پیشواى جمعیت براى مواسات با آنها ساده ترین زندگى را انتخاب کند تا لااقل تقویت روانى براى محرومان باشد و بگویند اگر لباس ما مثلاً کرباس است، شبیه لباس مولایمان است و اگر غذاى ما بسیار ساده از نان جوین است، سفره ما شبیه سفره مولاى ماست. همین امر به آنها آرامش خاطر دهد و در ضمن پیشوا را به فکر حل مشکلات آنها بیندازد. سوم اینکه با قطع نظر از مسائل مربوط به روز رستاخیز و مسئولیت پیشوایان الهى مسائل عاطفى به انسان اجازه نمى دهد که سفره اى از غذاهاى رنگین براى خود بچیند در حالى که در همسایگى آنها گرسنگانى هستند که نان شب را هم ندارند.**

**در اینجا سؤالى است که چرا این روش امام امیر المؤمنین على(علیه السلام) را در بعضى از امامان دیگر و در اعصار بعد نمى بینیم. سرچشمه این تفاوت کجاست؟ پاسخ مشروح این سؤال به خواست خدا در بحث نکات خواهد آمد.**

**۱ . «شَحَّتْ» از ریشه «شُحّ» بر وزن «نُه» به معناى بخل همراه با حرص گرفته شده است.**

**۲ . «سَخَتْ» به معناى سخاوت کردن است.**

**۳ . «مَظانّ» جمع «مظنه» به معناى مکانى است که انسان گمان یا اطمینان دارد در آنجا چیزى موجود است.**

**۴ . «جَدَث» به معناى قبر است.**

**۵ . «أضْغَطَ» از ریشه «اِضْغات» به معناى فشار آوردن و از ریشه «ضَغْت» بر وزن «وقت» به معناى فشار گرفته شده است.**

**۶ . «الْمَدَر» به گِل هاى سفت به هم چسبیده مى گویند; مانند پاره خشت.**

**۷ . شرح نهج البلاغه مرحوم تسترى، ج ۵، ص ۳۴۰٫**

**۸ . «الْمَزْلَق» به معناى لغزشگاه از ریشه «زلق» بر وزن «شفق» به معناى لغزیدن است.**

**۹ . انعام، آیه ۸۲ .**

**۱۰ . مریم، آیه ۷۱ و ۷۲٫**

**۱۱ . «القَمْح» به معناى گندم است.**

**۱۲ . «نَسائج» جمع نسیج به معناى بافته شده است.**

**۱۳ . «القَزّ» به معناى ابریشم است.**

**۱۴ . «جَشَع» به معناى حرص و طمع است و گاه به حرص شدید گفته مى شود.**

**۱۵ . «مِبْطان» به معناى کسى است که شکمش پر از غذا باشد از ریشه «بَطْن» به معناى شکم گرفته شده این واژه صیغه مبالغه است.**

**۱۶ . «غَرْثى» به معناى گرسنه است (صیغه مفرد مؤنث و صفت براى بطون).**

**۱۷ . «حَرّى» به معناى شخص تشنه است از ریشه «حرارت» گرفته شده است.**

**۱۸ . «بِطْنَه» پرخورى (از ریشه «بَطن» به معناى شکم گرفته شده است).**

**۱۹ . «تَحِنُّ» از ریشه «حَنین» به معناى تمایل و عطف توجّه به چیزى است.**

**۲۰ . «قِدّ» به معناى پوست یا پوسته اى است شبیه مشک که در آن چیزى مى ریزند و گاه به قطعات گوشت خشکیده اى که در آن مى ریزند نیز «قِدّ» گفته شده است. این شعر به حاتم طایى سخاوتمند معروف عرب نسبت داده شده است (شرح نهج البلاغه ابن ابى الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۸).**

**۲۱ . «جُشُوبَه» به معناى خشونت و ناگوارى است.**

**نکته: داستان غم انگیز فدک**

**فدک نام دهکده اى در حوالى شرق خیبر که فاصله آن تا خیبر کمتر از هشت فرسخ و تا مدینه بیست و چند فرسخ بود. فدک در زمان پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) آباد، داراى چشمه اى پرآب و نخلستان و مزرعه و قلعه یکى از منزلگاه هاى مسافران شام به مدینه به شمار مى آمد و همین امر موجب رونق اقتصادى آن شده بود.**

**طبرى در تاریخ خود مى نویسد: یهودیان فدک قصد داشتند یهودِ خیبر را در نبرد با مسلمانان یارى دهند. پیامبر اسلام(صلى الله علیه وآله) از این تصمیم با خبر شد، ازاین رو على(علیه السلام)را با یکصد نفر به سوى آنان گسیل داشت تا از وضع آنها آگاهى کامل پیدا کند.**

**فدکیان که در این ماجرا مقصر شناخته شده بودند با ترس و وحشت منتظر نتیجه جنگ خیبر بودند. هنگامى که خبر پیروزى سپاه اسلام را شنیدند وحشت بیشترى بر آنان مستولى شد و تصمیم گرفتند بدون جنگ و خونریزى تسلیم شوند، لذا نماینده اى نزد پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله) فرستادند و اظهار داشتند با ما نیز مانند اهل خیبر رفتار کنید و با گرفتن نصف املاک فدک صلح کنید. پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله) نیز پذیرفت، به این ترتیب فدک بدون جنگ و خونریزى در اختیار پیامبر(صلى الله علیه وآله) قرار گرفت.(۱)**

**در شواهد التنزیل حسکانى آمده است که ابن عباس مى گوید: هنگامى که آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ)(۲) نازل شد رسول خدا(صلى الله علیه وآله) فدک را به فاطمه(علیها السلام) داد.(۳)**

**شوکانى هم در تفسیرش شبیه همین معنا را نقل کرده است.(۴)**

**فدک بعد از این ماجرا در اختیار کارگزاران حضرت فاطمه(علیها السلام) قرار گرفت، بنابراین به فرض که فدک جنبه بخشش داشته باشد، مسأله قبض و تحویل آن به حضرت فاطمه(علیها السلام) حاصل شده است و جمله «بَلَى کَانَتْ فِی أَیْدِینَا فَدَکٌ» که در نامه فوق آمده بود نیز شاهد بر این معناست. همان گونه که جمله «إنّ أبابَکْرَ انْتَزَعَ مِنْ فاطِمَهَ فَدَکاً; ابو بکر فدک را از فاطمه گرفت» که در کتاب تاریخ المدینه المنوره(۵) آمده است شاهد دیگرى بر این مدعاست.**

**عجب اینکه پس از رحلت رسول خدا(صلى الله علیه وآله) خلیفه اوّل بى هیچ مقدمه اى فدک را از تصرف آن حضرت خارج ساخت و در اختیار خود گرفت که امیرمؤمنان و فاطمه زهرا(علیها السلام) به این عمل شدیداً اعتراض کردند; ولى ابوبکر در پاسخ گفت: چه کسى گواهى مى دهد که فدک مال فاطمه است؟**

**على(علیه السلام) در پاسخ گفت: اگر من مدعى مالى باشم که در تصرف مسلمانى است تو از متصرف گواه مى خواهى یا از من که مدعى هستم؟ خلیفه گفت: از تو که مدعى هستى شاهد مى طلبم. على(علیه السلام) گفت: مدتهاست که فدک در تصرف فاطمه است و در زمان رسول خدا(صلى الله علیه وآله) مالک آن شده چرا از او بینه مى خواهى؟ ابوبکر ساکت شد.(۶)**

**عمر که در مجلس حضور داشت و مى دید سکوت ابوبکر ممکن است به ضرر آنان تمام شود گفت: «یَا عَلِیُّ دَعْنَا مِنْ کَلاَمِکَ ، فَإِنَّا لاَ نَقْوَى عَلَى حُجَّتِکَ، فَإِنْ أَتَیْتَ بِشُهُود عُدُول، وَإِلاَّ فَهُوَ فَیْءٌ لِلْمُسْلِمِینَ، لاَ حَقَّ لَکَ وَلاَ لِفَاطِمَهَ فِیه; اى على این سخنانت را واگذار ما در برابر استدلال تو توان پاسخگویى نداریم اگر شاهدان عدلى بر مالکیّت فاطمه آوردى، تحویل مى دهیم و الاّ فدک تعلق به همه مسلمانان دارد، نه تو در آن حق دارى نه فاطمه».(۷)**

**این ماجرا طولانى است و تمام شواهد نشان مى دهد که حاکمان آن روز تصمیم داشتند این منبع اقتصادى را از خاندان امیرمؤمنان على(علیه السلام) بگیرند مبادا مایه قدرت آنها شود. در حدیثى از امام صادق(علیه السلام) مى خوانیم: «لَمَّا وُلِّیَ أَبُو بَکْرِ بْنُ أَبِی قُحَافَهَ قَالَ لَهُ عُمَرُ إِنَّ النَّاسَ عَبِیدُ هَذِهِ الدُّنْیَا لاَ یُرِیدُونَ غَیْرَهَا ، فَامْنَعْ عَنْ عَلِیّ وَأَهْلِ بَیْتِهِ الْخُمُسَ، وَالْفَیْءَ، وَفَدَکاً، فَإِنَّ شِیعَتَهُ إِذَا عَلِمُوا ذَلِکَ تَرَکُوا عَلِیّاً وَأَقْبَلُوا إِلَیْکَ; هنگامى که ابوبکر به خلافت رسید عمر به او گفت: مردم بنده دنیا هستند و غیر از آن را نمى خواهند، بنابراین خمس و فىء و فدک را از على و اهل بیتش باز گیر، زیرا پیروانش هنگامى که این امر را ببینند او را رها کرده به سوى تو مى آیند».(۸)**

**به هر حال حکومت وقت به بهانه اینکه دلیلى بر مالکیّت فاطمه نسبت به فدک در دست نیست و اگر باشد تنها از طریق ارث است در حالى که پیغمبر فرموده: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الاَْنْبِیَاءِ لاَ نُوَرِّثُ وَمَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَهٌ; ما جمعیت پیامبران ارثى از خود به یادگار نمى گذاریم و اگر چیزى از ما بماند صدقه محسوب مى شود». آن را از دست فاطمه(علیها السلام) در آورند.**

**در حالى که این حدیث به این صورت مجعول است و صحیح آن همان است که در احادیث اهل سنّت و اهل بیت آمده: «أَنَّ الاَْنْبِیَاءَ لَمْ یُورِثُوا دِینَاراً وَلاَ دِرْهَماً وَإِنَّمَا وَرَّثُوا العِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ بِهِ اَخَذَ بِحَظِّهِ; پیامبران درهم و دینارى از خود به یادگار نگذاشتند، بلکه علومى به یادگار گذاشتند هرکس چیزى از آن را بگیرد سهم وافرى از میراث انبیا برده است»(۹) کنایه از اینکه اموالى که از انبیا باقى مى ماند در برابر میراث علمى آنها چیز قابل توجهى نیست.**

**به هر حال براى ممنوع ساختن اهل بیت از امکانات مالى، فدک را گاه به بهانه این حدیث مجعول و گاه به بهانه اینکه فاطمه(علیها السلام) شاهد کافى براى مالکیّت خود ندارد از آن حضرت گرفتند. این در حالى بود که زنان پیامبر(صلى الله علیه وآله) را از سهم الارث خود نسبت به آنچه از پیغمبر(صلى الله علیه وآله) باقى مانده بود منع نکردند و در حدیث معروفى در صحیح بخارى و غیر آن آمده است: «هنگامى که ابوبکر از دادن حق فاطمه زهرا خوددارى کرد، آن حضرت بر او غضبناک شد و تا زنده بود با وى سخن نگفت».(۱۰) با اینکه آنها از پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) شنیده بودند که مى فرمود: «فاطِمَهُ بَضْعهٌ مِنّى فَمَنْ أغْضَبَها أغْضَبَنی; فاطمه پاره تن من است هرکس او را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است».(۱۱)**

**در حدیث دیگرى از آن حضرت نقل شده است که به فاطمه(علیها السلام) فرمود: «إنّ اللهَ یَغْضِبُ لِغَضَبَکِ وَیَرْضى لِرِضاکَ; اى فاطمه! خداوند از خشم تو خشمگین مى شود و از خشنودیت خشنود مى گردد».(۱۲)**

**اما سرنوشت فدک در دوران حکومت امیرمؤمنان على(علیه السلام) همان گونه که در متن نامه مورد بحث آمده است على(علیه السلام)در این دوران از فدک به طور کامل چشم پوشید و درصدد باز پس گرفتن آن از غاصبان بر نیامد. البته این کار نه از روى خشنودى، بلکه به دلیل بى رغبتى از دنیا و اعراض از آنچه دشمن بر آن اصرار داشت بود و جمله «نِعْمَ الْحَکَمُ اللهُ» که در متن نامه آمده به خوبى بر این معنا دلالت مى کند.**

**در تواریخ آمده است که عثمان در عصر خلافت خود فدک را به مروان بن حکم بخشید و بعضى معتقدند بعد از او همچنان در دست فرزندان مروان بود تا زمان عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموى رسید که درباره اهل بیت پیغمبر(صلى الله علیه وآله)روش ملایم ترى داشت او به فرماندار خود در مدینه «عمر بن حزم» نوشت: فدک را به فرزندان فاطمه باز گردان. فرماندار مدینه در پاسخ او نوشت: فرزندان فاطمه بسیارند و با طوایف زیادى ازدواج کرده اند. به کدام گروه باز گردانیم؟ عمر بن عبدالعزیز خشمگین شد نامه تندى به این مضمون در پاسخ او نگاشت: من هر زمان دستورى به تو بدهم که مثلاً گوسفندى را ذبح کن تو فوراً جواب مى دهى آیا با شاخ باشد یا بى شاخ و اگر بنویسم گاوى را ذبح کن سؤال مى کنى رنگ آن چگونه باشد (و دائماً بهانه هاى بنى اسرائیلى مى گیرى) هنگامى که این نامه به تو مى رسد فوراً فدک را به فرزندان فاطمه از على باز گردان.(۱۳)**

**ولى دیرى نپایید که یزید بن عبدالملک خلیفه اموى مجدّداً فدک را غصب کرد. سرانجام بنى امیّه منقرض شدند و بنى عباس روى کار آمدند. ابوالعباس سفاح خلیفه عباسى آن را به عبدالله بن حسن بن على به عنوان نماینده بنى فاطمه بازگرداند; ولى بعد از او ابوجعفر عباسى آن را از بنى حسن گرفت. مهدى عباسى آن را بازگرداند، ولى موسى الهادى خلیفه دیگر عباسى بار دیگر آن را غصب کرد و هارون الرشید نیز همین برنامه را ادامه داد.(۱۴)**

**حائرى قزوینى نویسنده کتاب فدک مى نویسد: مأمون به استناد روایت ابوسعید خدرى که پیامبر فدک را به فاطمه بخشید، دستور داد فدک را به فرزندان فاطمه بازگردانند; اما بعد از او متوکّل عباسى به سبب کینه شدیدى که از اهل بیت در دل داشت بار دیگر فدک را باز پس گرفت.(۱۵)**

**به این ترتیب فدک تبدیل به یک امر سیاسى شده بود که هر کس بر سر کار مى آمد طبق نقشه هاى سیاسى خود تصمیمى درباره آن مى گرفت.(۱۶)**

**۱ . تاریخ طبرى، ج ۳، ص ۱۵۴٫**

**۲ . این آیه ۲۶ از سوره اسراء است که به تصریح علماى اهل سنّت مدنى است، هرچند آیه (فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) (روم، آیه ۳۸) به عقیده جمعى مکّى است. بعضى بدون توجّه به تفاوت این دو آیه، مکّى بودن آیه دوم را بهانه براى نفى جریان فدک دانسته اند.**

**۳ . شواهد التنزیل، ص ۱۶۸٫**

**۴ . تفسیر فتح القدیر، ج ۳، ص ۲۲۴٫**

**۵ . ج ۱، ص ۱۹۹٫**

**۶ . بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۲۹٫**

**۷ . احتجاج طبرسى، ص ۹۲٫**

**۸ . بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۴٫**

**۹ . سنن دارمى، ج ۱، ص ۹۸; سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۱، ح ۲۲۳; کافى، ج ۱، ص ۳۲، ح ۲٫**

**۱۰ . صحیح بخارى، ج ۳، ص ۳۵ باب غزوه خیبر.**

**۱۱ . همان مدرک، ج ۴، ص ۲۱۰; بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۳۳۶٫**

**۱۲ . مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳ و المعجم الکبیر طبرانى، ج ۲۲، ص ۴۰۱٫**

**۱۳ . فتوح البلدان بلاذرى، ص ۳۸٫**

**۱۴ . زهرا برترین بانوى جهان.**

**۱۵ . فدک، ص ۶۰٫**

**۱۶ . براى اطّلاع بیشتر درباره فدک به صحیح بخارى، مستدرک حاکم، تاریخ طبرى، سنن ابن ماجه و کتاب فدک، نوشته باقر مقدسى و کتاب فدک فى التاریخ نوشته آیه الله شهید سید باقر صدر و کتاب بحارالانوار، ج ۲۹ مراجعه شود.**

**بخش چهارم**

**فَمَا خُلِقْتُ لِیَشْغَلَنِی أَکْلُ الطَّیِّبَاتِ، کَالْبَهِیمَهِ الْمَرْبُوطَهِ، هَمُّهَا عَلَفُهَا; أَوِ الْمُرْسَلَهِ شُغُلُهَا تَقَمُّمُهَا، تَکْتَرِشُ مِنْ أَعْلاَفِهَا، وَتَلْهُو عَمَّا یُرَادُ بِهَا، أَوْ أُتْرَکَ سُدًى أَوْ أُهْمَلَ عَابِثاً، أَوْ أَجُرَّ حَبْلَ الضَّلاَلَهِ، أَوْ أَعْتَسِفَ طَرِیقَ الْمَتَاهَهِ! وَکَأَنِّی بِقَائِلِکُمْ یَقُولُ: «إِذَا کَانَ هَذَا قُوتُ ابْنِ أَبِی طَالِب، فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الاَْقْرَانِ، وَمُنَازَلَهِ الشُّجْعَانِ». أَلاَ وَإِنَّ الشَّجَرَهَ الْبَرِّیَّهَ أَصْلَبُ عُوداً، وَالرَّوَاتِعَ الْخَضِرَهَ أَرَقُّ جُلُوداً، وَالنَّابِتَاتِ الْعِذْیَهَ أَقْوَى وَقُوداً وَأَبْطَأُ خُمُوداً. وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللهِ کَالضَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ، وَالذِّرَاعِ مِنَ الْعَضُدِ. وَاللهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِی لَمَا وَلَّیْتُ عَنْهَا، وَلَوْ أَمْکَنَتِ الْفُرَصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَیْهَا. وَسَأَجْهَدُ فِی أَنْ أُطَهِّرَ الاَْرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْکُوسِ، وَالْجِسْمِ الْمَرْکُوسِ، حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدَرَهُ مِنْ بَیْنِ حَبِّ الْحَصِیدِ.**

**ترجمه**

**(سپس امام فرمود:) من آفریده نشده ام که غذاهاى پاکیزه (و رنگارنگ) مرا به خود مشغول دارد همچون حیوان پروارى که تمام همّش علف اوست و یا چون حیوان رها شده (در بیابان و مرتع) که کارش جستجو کردن علف و پر کردن شکم از آن است و از سرنوشتى که در انتظار اوست بى خبر است. (من آفریده نشده ام) که بیهوده رها شوم یا تنها براى بازى و سرگرمى واگذارده شده باشم یا سررشته دار ریسمان گمراهى گردم و یا در طریق سرگردانى قدم بگذارم.**

**گویا مى بینم گوینده اى از شما چنین مى گوید: هرگاه این (دو قرص نان) تنها خوراک فرزند ابوطالب باشد، باید ضعف و ناتوانىِ جسمى او را از پیکار با هم آوردان و مبارزه با شجاعان باز داشته باشد. ولى آگاه باشید! درخت بیابانى (که آب و غذاى کمترى به آن مى رسد) چوبش محکم تر است اما درختان سرسبز (که همواره در کنار آب قرار دارند) پوستشان نازک تر (و کم دوام تر)اند و گیاهان و بوته هایى که جز با آب باران سیراب نمى شوند چوبشان قوى تر و آتششان شعلهورتر و پردوام تر است. (به علاوه این جاى تعجب نیست که من در عین سادگىِ غذا، شجاع باشم، چرا که) من نسبت به پیامبر همچون نورى هستم که از نور دیگرى گرفته شده باشد و همچون ذراع نسبت به بازو. (و به حول و قوه الهى چنان شجاعم که) به خدا سوگند اگر همه عرب براى نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، من از میدان مبارزه با آنها روى بر نمى گردانم (و در برابر آنها مى ایستم تا پیروز شوم یا شربت شهادت بنوشم) و اگر فرصت دست دهد که بر گردن گردن کشان عرب مسلّط شوم، به سرعت به سوى آنها (براى پیکار) خواهم شتافت و به زودى تلاش مى کنم که زمین را از این شخص معکوس و جسم واژگونه (معاویه) پاک سازم تا خاک و سنگریزه از میان دانه هاى درو شده خارج شود (و جامعه اسلامى پاک و خالص گردد).**

**شرح و تفسیر**

**من همچون بهیمه پروارى نیستم!**

**امام(علیه السلام) در این بخش از سخنانش به چهار نکته مهم اشاره مى فرماید. نخست به هدفش از این زهد گسترده و فراگیر اشاره کرده مى فرماید: «من آفریده نشده ام که غذاهاى پاکیزه (و رنگارنگ) مرا به خود مشغول دارد، همچون حیوان پروارى که تمام همّش علف اوست و یا چون حیوان رها شده (در بیابان و مرتع) که کارش جستجو کردن علف و پر کردن شکم از آن است و از سرنوشتى که در انتظار اوست بى خبر است»; (فَمَا خُلِقْتُ لِیَشْغَلَنِی أَکْلُ الطَّیِّبَاتِ، کَالْبَهِیمَهِ الْمَرْبُوطَهِ(۱)، هَمُّهَا عَلَفُهَا، أَوِ الْمُرْسَلَهِ شُغُلُهَا تَقَمُّمُهَا(۲)، تَکْتَرِشُ(۳) مِنْ أَعْلاَفِهَا، وَتَلْهُو عَمَّا یُرَادُ بِهَا).**

**به راستى گروهى در این جهان همانند چهارپایانند; جمعى مرفه و ثروتمند بى خبر و بى درد همچون حیوانات پرواریند که غذاى فراوان در اطراف آنها ریخته شده است و گروهى کم درآمد امّا کاملا دنیاطلب همچون حیواناتى که در چراگاه در جستجوى علف هستند و به یقین هر دو مذمومند; هرچند یکى از دیگرى نکوهیده تر است و عجب اینکه هیچ یک از این دو گروه حیوانات از سرنوشت خود آگاهى ندارند که فردا یا ذبح مى شوند و از گوشتشان استفاده مى شود یا براى بارکشى از آنها بهره مى گیرند.**

**سپس در دومین نکته مى فرماید: «(من آفریده نشده ام) که بیهوده رها شوم یا تنها براى بازى و سرگرمى واگذارده شده باشم یا سررشته دار ریسمان گمراهى گردم و یا در طریق سرگردانى قدم بگذارم»; (أَوْ أُتْرَکَ سُدًى(۴) أَوْ أُهْمَلَ عَابِثاً، أَوْ أَجُرَّ حَبْلَ الضَّلاَلَهِ، أَوْ أَعْتَسِفَ(۵) طَرِیقَ الْمَتَاهَهِ!(۶)).**

**امام(علیه السلام) در این قسمت از سخنان خود پنج موضوع را در مورد هدف آفرینش انسان نفى مى کند: نخست اینکه همچون حیوانات پروارى یا بیابانى باشد که فقط به خورد و خوراک بپردازد و دیگر اینکه هیچ هدفى از آفرینش او در کار نباشد و به حال خود رها شود و سوم اینکه هدف، بازى و سرگرمى باشد و چهارم اینکه عامل ضلالت و گمراهى دیگران شود و پنجم اینکه خودش در وادى سرگردانى گام بگذارد. هنگامى که این امور نفى شد، نتیجه گرفته مى شود که انسان براى هدفى عالى آفریده شده که آن چیزى جز قرب به خدا و تکامل فضایل انسانى نیست و به یقین اگر آفرینش این عالم و این همه نعمت ها و مواهب الهى هدفى جز این داشته باشد لغو و بر خلاف حکمت است و خداوند حکیم هرگز این اهداف بى ارزش و باطل را که با حکمت او سازگار نیست مورد توجّه قرار نمى دهد.**

**این سخنان مولا در واقع برگرفته از آیات قرآن مجید است آنجا که مى فرماید: «(أَیَحْسَبُ الاِْنْسانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدًى أَ لَمْ یَکُ نُطْفَهً مِّنْ مَّنِیّ یُمْنَى ثُمَّ کانَ عَلَقَهً فَخَلَقَ فَسَوَّى فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَالاُْنْثَى); آیا انسان گمان مى کند بى هدف رها مى شود آیا او نطفه اى از منى که در رحم ریخته مى شود نبود؟! سپس به صورت خون بسته درآمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت و از آن، دو زوجِ مرد و زن آفرید».(۷)**

**بدیهى است خدایى که این مراحل خلقت را با این همه شگفتى ها براى انسان قرار داده هدفى بزرگ از آن داشته است.**

**در جاى دیگر مى فرماید: «(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَأَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ); آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوى ما باز گردانده نمى شوید».(۸)**

**سپس امام(علیه السلام) به بیان نکته سوم در ارتباط با سخنان سابقش مى پردازد و به اصطلاح به اشکال مقدّرى پاسخ مى گوید و مى فرماید: «گویا مى بینم گوینده اى از شما چنین مى گوید: هرگاه این (دو قرص نان) تنها خوراک فرزند ابوطالب باشد، باید ضعف و ناتوانىِ جسمى او را از پیکار با هم آوردان و مبارزه با شجاعان باز داشته باشد»; (وَکَأَنِّی بِقَائِلِکُمْ یَقُولُ: «إِذَا کَانَ هَذَا قُوتُ ابْنِ أَبِی طَالِب، فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الاَْقْرَانِ، وَمُنَازَلَهِ(۹) الشُّجْعَانِ»).**

**این یک ذهنیت همگانى است که مردم در میان نیروى جسمانى و غذاهاى چرب و شیرین رابطه اى قائل هستند، بنابراین اگر کسى تنها به نان جو و مانند آن قناعت کند باید ضعف، وجود او را فرا گیرد و نتواند در میدان نبرد هنرنمایى کند.**

**امام(علیه السلام) با ذکر دو مثال پاسخ زیبا و گویایى به این اشکال مى دهد و مى فرماید: «ولى آگاه باشید! درخت بیابانى (که آب و غذاى کمترى به آن مى رسد) چوبش قوى تر است اما درختان سرسبز (که همواره در کنار آب قرار دارند) پوستشان نازک تر (و کم دوام تر)اند و گیاهان و بوته هایى که جز با آب باران سیراب نمى شوند چوبشان قوى تر و آتششان شعلهورتر و پردوام تر است»; (أَلاَ وَإِنَّ الشَّجَرَهَ الْبَرِّیَّهَ أَصْلَبُ عُوداً، وَالرَّوَاتِعَ(۱۰) الْخَضِرَهَ أَرَقُّ جُلُوداً، وَالنَّابِتَاتِ الْعِذْیَهَ(۱۱)أَقْوَى وَقُوداً(۱۲) وَأَبْطَأُ خُمُوداً(۱۳)).**

**«شجره» اشاره به درختان و «نابتات» اشاره به بوته هاست; هر دو اگر در بیابان هاى خشک و کم آب پرورش پیدا کنند بسیار مقاومند در حالى که هر یک از آنها اگر بر لب نهرها بروید و دائما از آب کافى برخوردار باشد بسیار کم دوام تر است. به همین دلیل افرادى که در ناز و نعمت پرورش پیدا مى کنند سست و ناتوانند و افرادى که در لابه لاى مشکلات بزرگ مى شوند قوى و نیرومندند.**

**ناز پروده نعمت نبرد راه به دوست عاشقى شیوه رندان بلا کش باشد**

**به همین دلیل امروز براى بالا بردن سطح قدرت سربازان، آنها را به تمرین هاى شاقّ و مشکل فرا مى خوانند تا کاملا در لابه لاى سختى ها پرورش یابند. یکى از فلسفه هاى روزه ماه مبارک رمضان نیز همین است که روح و جسم انسان را با تحمّل مشکلات روزه تقویت مى کند.**

**البته این بدان معنا نیست که انسان غذاى کافى به بدن خود نرساند و همچون مرتاضان به بادامى قناعت کند، بلکه منظور این است که در لابه لاى عیش و نوش و بر سر سفره هاى رنگین پرورش نیابد.**

**آن گاه امام(علیه السلام) در تأیید سخنان گذشته مى فرماید: «(به علاوه جاى تعجب نیست که من در عین سادگىِ غذا، شجاع باشم، چرا که) من نسبت به پیامبر همچون نورى هستم که از نور دیگرى گرفته شده باشد و همچون ذراع نسبت به بازو»; (وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللهِ کَالضَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ، وَالذِّرَاعِ مِنَ الْعَضُدِ).**

**او همواره ساده مى زیست ولى در نهایت شجاعت بود و در میدان نبرد از همه نزدیک تر به دشمن قرار داشت و در روز احد که دیگران فرار کردند او هرگز فرار نکرد من هم پیرو همان مکتب و ذراع همان بازو هستم.**

**همان گونه که در کلمات قصار نهج البلاغه فرمود: «کُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَیْنَا بِرَسُولِ اللهِ(صلى الله علیه وآله) فَلَمْ یَکُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ; هنگامى که آتش جنگ شعلهور مى شد ما به رسول خدا پناه مى بردیم و هیچ یک از ما به دشمن از او نزدیک تر نبود».(۱۴)**

**شاهد گویاى این گفتار امام(علیه السلام) آیه مباهله است که امیرمؤمنان على(علیه السلام) را به منزله نفس پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) مى شمرد و روایاتى است که از خود رسول خدا نقل شده است آنجا که طبق نقل گنجى شافعى; یکى از اصحاب از پیغمبر اکرم سؤال کرد: در میان تمام صحابه چه کسى نزد شما محبوب تر است فرمود: على بن ابى طالب. عرض کرد چرا؟ فرمود: «لاَِنَّه خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِیٌّ مِنْ نُور وَاحِد; زیرا من و على از نور واحدى آفریده شده ایم» و در همان کتاب از معجم طبرانى نقل مى کند که پیغمبر فرمود: «إِنَّ اللهَ خَلَقَ الاَْنْبِیَاءَ مِنْ أَشْجَار شَتَّى وَخَلَقنی وَعَلِیّاً مِنْ شَجَرَه وَاحِدَه; خداوند پیامبران را از شجره هاى متعدّدى آفرید; ولى من و على را از شجره واحدى خلق کرد».(۱۶)**

**داستان فرستادن سوره برائت با ابو بکر براى قرائت بر حاضران مکّه در موسم حج و سپس گرفتن آن از ابو بکر و دادن به على(علیه السلام) در کتب تاریخ، معروف است. هنگامى که ابوبکر خدمت پیامبر(صلى الله علیه وآله) برگشت و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت باد آیا چیزى درباره من نازل شده که آیات برائت را از من گرفتید؟ فرمود: نه «وَلَکِن لاَ یُبَلِّغْ عَنِّی إِلاَّ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّی; ولى باید پیام مرا خودم یا کسى که از من است برساند».(۱۷)**

**این روایت در مسند احمد حنبل به صورت گویاترى نقل شده که پیغمبر(صلى الله علیه وآله)در جواب ابوبکر فرمود: جبرئیل نزد من آمده و گفته است: «لَن یُؤَدِّیَ عَنْکَ إِلاَّ أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْکَ; پیام سوره برائت را تنها خودت یا کسى که از توست باید به مردم برساند».(۱۸)**

**تعبیر به «کَالضَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ» اشاره به این است که نور ایمان و قوّت و قدرت من از نور ایمان و قدرت پیغمبر(صلى الله علیه وآله)گرفته شده و تعبیر به «وَالذِّرَاعِ مِنَ الْعَضُدِ» اشاره به این است که هر گاه بازو محکم باشد ذراع نیز محکم خواهد بود.**

**سپس براى تأکید بر شجاعت خود مى فرماید: «(و به حول و قوّه الهى چنان شجاعم که) به خدا سوگند اگر همه عرب براى نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، من از میدان مبارزه با آنها روى بر نمى گردانم (و در برابر آنها مى ایستم تا پیروز شوم یا شربت شهادت بنوشم)»; (وَاللهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِی لَمَا وَلَّیْتُ عَنْهَا).**

**مانند این سخن از کسى شنیده نشده است و به یقین على(علیه السلام) مرد مبالغه نیست و آنچه مى گوید عین واقعیّت است. در میدان هاى نبرد هم این حقیقت را اثبات کرده است; از میدان بدر گرفته تا احد و خندق و غزوات دیگر. على بن ابى طالب کسى بود که هرگز پشت به دشمن نکرد و از فزونى لشکر دشمن نترسید تا آنجا که «کَرَّارٌ غَیْرُ فَرَّار» لقب گرفت.**

**پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) این سخن را در داستان فتح خیبر بعد از آنکه دیگران رفتند و کارى براى فتح قلعه هاى خیبر انجام ندادند فرمود: «لاَُعْطِیَنَّ الرَّایَهَ غَداً رَجُلاً یُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ کَرَّارٌ غَیْرُ فَرَّار لاَ یَرْجِعُ حَتَّى یَفْتَحَ اللهُ عَلَى یَدَیْهِ; فردا پرچم را به دست کسى خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست دارند پیوسته به دشمن حمله مى کند و هرگز فرار نخواهد کرد و خداوند به دست او این قلعه ها را فتح مى کند».(۱۹)**

**آن گاه امام(علیه السلام) در آخرین و چهارمین نکته این بخش از نامه مى فرماید: «و اگر فرصت دست دهد که بر گردن گردن کشان عرب مسلّط شوم، به سرعت به سوى آنها (براى پیکار) خواهم شتافت و به زودى تلاش مى کنم که زمین را از این شخص معکوس و جسم واژگونه (معاویه) پاک سازم تا خاک و سنگریزه از میان دانه هاى درو شده خارج شود (و جامعه اسلامى پاک و خالص گردد)»; (وَلَوْ أَمْکَنَتِ الْفُرَصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَیْهَا. وَسَأَجْهَدُ فِی أَنْ أُطَهِّرَ الاَْرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْکُوسِ، وَالْجِسْمِ الْمَرْکُوسِ(۲۰)، حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدَرَهُ(۲۱) مِنْ بَیْنِ حَبِّ الْحَصِیدِ(۲۲)).**

**تعبیر به «أُطَهِّرَ الاَْرْضَ» اشاره روشنى به این حقیقت است که وجود امثال معاویه بر روى زمین صحنه آن را آلوده مى سازد و تا از میان نروند پاک نمى شود.**

**و تعبیر به «الشَّخْصِ الْمَعْکُوسِ» اشاره به این است که افکارش واژگونه است; حق در نظر او باطل و باطل در نظر او حق است.**

**و تعبیر به «الْجِسْمِ الْمَرْکُوسِ» اشاره به این است که نه تنها افکار او وارونه است، بلکه از نظر ظاهر نیز انسانى کج اندیش و بدرفتار و واژگونه محسوب مى شود.**

**تعبیر به «حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدَرَهُ…» اشاره به این است که هنگامى که محصول را از زمین هاى زراعتى بر مى دارند، غالباً دانه هاى باارزش با سنگ و کلوخ و شن آمیخته مى شود و کشاورزان آنها را از میان دانه ها خارج مى سازند تا قابل استفاده شود. من هم باید این افراد بى ارزش و کج اندیش را از میان مسلمانان بردارم تا اسلام و مسلمانان خالص شوند.**

**بعضى سؤال مى کنند که آیا این سخن مولا با اقتدا به پیغمبر «رَحْمَهٌ لِلْعالَمینَ» سازگار است؟**

**در پاسخ مى گوییم: آرى. رحمت در جاى خود لازم است و شدت و غضب در جاى خود; اگر به جاى رحمت شدت نشان داده شود اشتباه است و اگر در جاى شدت رحمت به کار گرفته شود خطاست. زندگانى پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) نیز شاهد و گواه این معناست. در احد به آن جمعیت گمراه دعا مى کند و مى گوید:**

**«خداوندا هدایتشان کن که نمى دانند» ولى در داستان یهود پیمان شکن و سنگدل بنى قریضه در برابر آنها شدّت عمل به خرج مى دهد.**

**در حقیقت حضرت این حقیقت روشن را از قرآن مجید آموخته است که در یکجا مى فرماید: «(یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ وَالْمُنافِقینَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ); اى پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر!».(۲۳) و در جاى دیگر مى فرماید: «(فَبِما رَحْمَه مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ); به سبب رحمت الهى، در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدى!».(۲۴)**

**۱ . «المربوطه» در اینجا به معناى حیوانى است که براى پروار مى بندند.**

**۲ . «تَقَمُّمْ» به معناى برگرفتن تمام آنچه در سفره و خوردن آن است و در اصل از ریشه «قَمّ» بر وزن «غمّ» به معناى رفت و رو کردن خانه و همچنین برچیدن گیاهان به طور کامل به وسیله لبهاى حیوان گرفته شده است.**

**۳ . «تَکْتَرشُ» در اصل از ریشه «کَرَش» بر وزن «کرج» و از ریشه «کَرِش» بر وزن «جهش» به معناى معده حیوانات گرفته شده، بنابراین «اِکتراش» به معناى پر کردن معده است.**

**۴ . «سُدًى» به معناى باطل و بیهوده است.**

**۵ . «اَعْتَسِفُ» از ریشه «اعتساف» به معناى انجام کارى بدون فکر و هدایت و اراده است و به معناى انحراف از جاده نیز آمده است.**

**۶ . «المَتاهَه» اسم مکان است از ریشه «تیه» به معناى سرگردانى و ضلالت گرفته شده است.**

**۷ . قیامت، آیه ۳۶-۳۹٫**

**۸ . مومنون، آیه ۱۱۵٫**

**۹ . «مُنازَلَه» به معناى پیکار و جنگ است. از ریشه «نزول» آمده که شخص جنگ جو در برابر حریف خود نزول و پیکار مى کند.**

**۱۰ . «الرّواتِع» جمع «راتع» در اینجا به معناى درخت شاداب و خرم است، از ریشه «رَتْع» بر وزن «نفع» به معناى چریدن در مرتع است.**

**۱۱ . «العِذْیه» به سرزمینى مى گویند که دور از آب باشد و جز از آب باران سیراب نگردد.**

**۱۲ . «وَقُود» به معناى هیزم است.**

**۱۳ . «خُمُود» به معناى خاموش شدن آتش است سپس به هرگونه فروکش کردن فعالیتى اطلاق شده است.**

**۱۵ . نهج البلاغه، کلمات قصار ۹، از کلمات غریب حضرت.**

**۱۶ . کفایه الطالب، ص ۳۱۵ به بعد مطابق نقل شرح نهج البلاغه تسترى، ج ۷، ص ۴۶۸ و ۴۶۹٫**

**۱۷ . تذکره الخواص، ص ۳۷٫**

**۱۸ . مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱٫**

**۱۹ . بحارالانوار، ج ۳۱ ص ۲۵۹; تاریخ یعقوبى، ج ۲، ص ۵۶٫**

**۲۰ . «الْمَرْکُوس» به معناى واژگونه است از ریشه «رَکْس» بر وزن «عکس» به معناى پشت و رو کردن یا چیزى را با سر روى زمین گذاردن گرفته شده.**

**۲۱ . «الْمَدَره» به معناى قطعه گل خشکیده است.**

**۲۲ . «الحصید» به معناى درو شده از ریشه حصاد به معناى درو کردن گرفته شده است.**

**۲۳ . توبه، آیه ۷۳٫**

**۲۴ . آل عمران، آیه ۱۵۹٫ در تفسیر فخر رازى، ج ۱، ص ۲۳۵ در تفسیر سوره حمد مى گوید: لَقَدِ اشْتُهِرَ أنَّ النَّبِىَّ(علیه السلام) لَمّا کُسِرَتْ رُباعِیّتُهُ قال: «اللّهمّ اهْدِ قَوْمی فَاِنَّهُمْ لا یَعْلَمُونَ».**

**بخش پنجم**

**وَمِنْ هَذَا الْکِتَابِ وَهُوَ آخِرُهُ:**

**إِلَیْکِ عَنِّی یَا دُنْیَا فَحَبْلُکِ عَلَى غَارِبِکِ، قَدِ انْسَلَلْتُ مِنْ مَخَالِبِکِ، وَأَفْلَتُّ مِنْ حَبَائِلِکِ، وَاجْتَنَبْتُ الذَّهَابَ فِی مَدَاحِضِکِ. أَیْنَ الْقُرُونُ الَّذِینَ غَرَرْتِهِمْ بِمَدَاعِبِکِ! أَیْنَ الاُْمَمُ الَّذِینَ فَتَنْتِهِمْ بِزَخَارِفِکِ، فَهَا هُمْ رَهَائِنُ الْقُبُورِ، وَمَضَامِینُ اللُّحُودِ! وَاللهِ لَوْ کُنْتِ شَخْصاً مَرْئِیّاً، وَقَالَباً حِسِّیّاً، لاََقَمْتُ عَلَیْکِ حُدُودَ اللهِ فِی عِبَاد غَرَرْتِهِمْ بِالاَْمَانِیِّ، وَأُمَم أَلْقَیْتِهِمْ فِی الْمَهَاوِی، وَمُلُوک أَسْلَمْتِهِمْ إِلَى التَّلَفِ، وَأَوْرَدْتِهِمْ مَوَارِدَ الْبَلاَءِ، إِذْ لاَ وِرْدَ وَلاَ صَدَرَ! هَیْهَاتَ! مَنْ وَطِئَ دَحْضَکِ زَلِقَ، وَمَنْ رَکِبَ لُجَجَکِ غَرِقَ، وَمَنِ ازْوَرَّ عَنْ حَبَائِلِکِ وُفِّقَ، وَالسَّالِمُ مِنْکِ لاَ یُبَالِی إِنْ ضَاقَ بِهِ مُنَاخُهُ، وَالدُّنْیَا عِنْدَهُ کَیَوْم حَانَ انْسِلاَخُهُ. اعْزُبِی عَنِّی! فَوَ اللهِ لاَ أَذِلُّ لَکِ فَتَسْتَذِلِّینِی، وَلاَ أَسْلَسُ لَکِ فَتَقُودِینِی.**

**ترجمه**

**بخش دیگرى از این نامه که قسمت پایانى نامه است:**

**اى دنیا! از من دور شو، افسارت را بر گردنت انداختم (و تو را رها ساختم) من از چنگال تو رهایى یافته ام و از دامت رسته ام و از لغزشگاه هایت دورى گزیده ام. کجایند آن اقوام پیشین که تو آنها را با بازیچه هایت فریب دادى؟ کجایند امت هایى که با زینت هایت آنها را فریفتى؟ (آرى) آنها گروگان هاى قبورند و درون لحدها پنهان. (اى دنیا) به خدا سوگند اگر تو شخصى قابل رؤیت و جسمى محسوس بودى حدود الهى را بر تو جارى مى ساختم در مورد بندگانى که آنها را با آرزوها فریفتى و امت هایى که به هلاکت افکندى و سلاطینى که آنها را تسلیم مرگ کردى و در آبشخور بلا وارد ساختى; در آنجا که نه راه ورودى بود و نه راه خروج.**

**هیهات! هر کس در لغزشگاه هایت گام بگذارد مى لغزد (و سقوط مى کند) و کسى که بر امواج دریاى تو سوار گردد غرق مى شود (اما) کسى که از دام هاى تو کنار رود موفق و پیروز مى گردد و آن کس که از دست تو سالم بماند از اینکه معیشت بر او تنگ شود نگران نخواهد شد (چرا که) دنیا در نظرش همچون روزى است که زوال و پایانش فرا رسیده. (اى دنیا) از من دور شو به خدا سوگند من رام تو نخواهم شد تا مرا خوار و ذلیل سازى و زمام اختیارم را به دست تو نخواهم سپرد که به هر جا خواهى ببرى.**

**شرح و تفسیر**

**اى دنیا از من دور شو!**

**بخش دیگرى از این نامه که قسمت پایانى آن است. (و ما آن را بر سه بخش تقسیم کردیم).**

**(وَمِنْ هَذَا الْکِتَابِ وَهُوَ آخِرُهُ).**

**امام(علیه السلام) در این بخش از نامه براى اینکه مخاطبش عثمان بن حنیف و همه مخاطبانش در سراسر جهان و در طول تاریخ گرفتار وسوسه هاى زرق و برق دنیا و مقامات و لذاتش نشوند، در تعبیرى زیبا و فصیح و بلیغ، دنیا را مخاطب خود قرار داده و با او سخن مى گوید و مى فرماید: «اى دنیا! از من دور شو، افسارت را بر گردنت انداختم (و تو را رها ساختم) من از چنگال تو رهایى یافته ام و از دامت رسته ام و از لغزشگاه هایت دورى گزیده ام»; (إِلَیْکِ عَنِّی(۱) یَا دُنْیَا فَحَبْلُکِ عَلَى غَارِبِکِ(۲) قَدِ انْسَلَلْتُ(۳) مِنْ مَخَالِبِکِ(۴)، وَأَفْلَتُّ(۵) مِنْ حَبَائِلِکِ(۶)، وَاجْتَنَبْتُ الذَّهَابَ فِی مَدَاحِضِکِ(۷)).**

**امام(علیه السلام) در این عبارات کوتاه، دنیا را به چهار چیز تشبیه کرده، نخست به شترى که ممکن است پرشیر، جالب و جذاب باشد; ولى هنگامى که صاحبش مى خواهد از آن صرف نظر کند و در چراگاه رهایش سازد، افسار او را بر پشت یا گردنش مى افکند، او هم خود را آزاد مى بیند از صاحبش دور مى شود و در چراگاه به حال خود مشغول مى گردد.**

**در تشبیه دوم او را به درنده اى تشبیه مى کند که مى خواهد با چنگال هاى خطرناکش صید خود را گرفته و پاره کند، مى فرماید: من خود را از چنگال چنین حیوان درنده اى رها ساختم و دستش به من نخواهد رسید.**

**در تشبیه سوم به صیّادى تشبیه مى کند که دام هاى خود را براى گرفتار ساختن صید گسترده است مى فرماید: من این دام ها را شناخته ام و از آنها رسته ام و هرگز گرفتار آنها نیستم.**

**در تشبیه چهارم به پرتگاهى تشبیه مى کند که لغزشگاه هاى فراوان دارد; لغزش هاى شهوات، مال و مقام، زن و فرزند و زرق و برق ها، مى فرماید: من از آن لغزشگاه ها دورى جسته ام و به این ترتیب نه در دام و نه در چنگال و نه در پرتگاه هاى او افتاده ام.**

**آن گاه در ادامه سخن باز دنیا را مخاطب ساخته مى فرماید: «کجایند آن اقوام پیشین که تو آنها را با بازیچه هایت فریب دادى؟ کجایند امت هایى که با زینت هایت آنها را فریفتى؟ (آرى) آنها گروگان هاى قبورند و درون لحدها پنهان»; (أَیْنَ الْقُرُونُ الَّذِینَ غَرَرْتِهِمْ بِمَدَاعِبِکِ(۸)! أَیْنَ الاُْمَمُ الَّذِینَ فَتَنْتِهِمْ بِزَخَارِفِکِ! فَهَا هُمْ رَهَائِنُ(۹) الْقُبُورِ، وَمَضَامِینُ(۱۰) اللُّحُودِ(۱۱)!).**

**این سخن برگرفته از آیات متعدّد قرآن است که به اقوام پیشین اشاره مى کند; اقوامى که در گذشته صاحب قدرت بودند و داراى جاه و جلال و مکنت; ولى همگى بر اثر عصیان و گناه گرفتار عذاب الهى شدند و در زیر خاک ها مدفون گشتند به گونه اى که کمترین صدایى از آنها شنیده نمى شود. در آیه ۹۸ سوره مریم مى خوانیم: «(وَکَمْ أَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْن هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَد أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِکْزاً); چه بسیار اقوام (بى ایمان و گنهکارى) را که پیش از آنان هلاک کردم; آیا (اثرى) از هیچ یک از آنها احساس مى کنى؟ یا کمترین صدایى از آنها مى شنوى».**

**در آیه ۱۲۸ سوره طه مى خوانیم: «(أَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فِى مَساکِنِهِمْ إِنَّ فِى ذلِکَ لآَیات لاُِولِى النُّهَى); آیا براى هدایت آنها کافى نیست که بسیارى از اقوام پیشین را (که طغیان و فساد کردند) هلاک نمودیم، در حالى که اینها در مسکن هاى (ویران شده) آنان راه مى روند؟! به یقین در این امر، نشانه هاى روشنى براى خردمندان است».**

**مرحوم علاّمه شوشترى در اینجا داستان عبرت انگیزى از امالى مرحوم صدوق نقل کرده که خلاصه اش این است: ذوالقرنین از کنار قبرستانى مى گذشت. پیرمردى را دید که در آنجا نشسته و چند جمجمه را از قبرها بیرون آورده و مرتباً آنها را وارسى مى کند. ذوالقرنین تعجّب کرد، ایستاد و گفت: اى پیرمرد براى چه این جمجمه ها را وارسى مى کنى؟ گفت: مى خواهم جمجمه افراد صاحب مقام را از غیر صاحب مقام و غنى را از فقیر بشناسم; ولى مدت هاست که بررسى مى کنم اما تاکنون نشناخته ام. ذوالقرنین احساس کرد نظرش به اوست و مى گوید: فردا که به زیر خاک رویم همه یکسانیم.(۱۲)**

**آن گاه امام(علیه السلام) در ادامه این سخن با تعبیر حکیمانه و تکان دهنده اى دنیا را مخاطب ساخته مى فرماید: «(اى دنیا) به خدا سوگند اگر تو شخصى قابل رؤیت و جسمى محسوس بودى حدود الهى را بر تو جارى مى ساختم در مورد بندگانى که آنها را با آرزوها فریفتى و امت هایى که به هلاکت افکندى و سلاطینى که آنها را تسلیم مرگ کردى و در آبشخور بلا وارد ساختى; در آنجا که نه راه ورودى بود و نه راه خروج»; (وَاللهِ لَوْ کُنْتِ شَخْصاً مَرْئِیّاً، وَقَالَباً حِسِّیّاً، لاََقَمْتُ عَلَیْکِ حُدُودَ اللهِ فِی عِبَاد غَرَرْتِهِمْ بِالاَْمَانِیِّ، وَأُمَم أَلْقَیْتِهِمْ فِی الْمَهَاوِی(۱۳)، وَمُلُوک أَسْلَمْتِهِمْ إِلَى التَّلَفِ، وَأَوْرَدْتِهِمْ مَوَارِدَ الْبَلاَءِ، إِذْ لاَ وِرْدَ(۱۴) وَلاَ صَدَرَ(۱۵)).**

**به یقین دنیا به معناى مجموعه مواهب مادّى است که نه قلب و اندیشه اى دارد و نه اراده و اختیارى، بلکه وسایلى است که مى توان از آن براى نیل به سعادت بهره گیرى کرد و یا براى غرق شدن در شقاوت به آن روى آورد. به علاوه چیزى نیست که بتوان حد الهى را بر او جارى کرد; ولى هدف مولا کنایه اى لطیف و تشبیهى ظریف است براى بیدار ساختن مغروران گم کرده راه و غافلان سر تا پا اشتباه تا بیدار شوند و به خود آیند و از سرگذشت پیشینیان عبرت گیرند و آینده خود را در آیینه تاریخ گذشته بخوانند.**

**این سخن در واقع برگرفته از قرآن مجید است که همین مطلب را به صورت دیگرى دنبال مى کند. و بارها در خطاب هاى خود همگان را به بررسى تاریخ اقوام پیشین که بر اثر غرور و غفلت گرفتار انواع بلاها شدند و خود و ثروتشان در زیر خاک ها مدفون گشتند فرا مى خواند. در کلام خداوند مى خوانیم: «(لَقَدْ کانَ فی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لاُِّولِی الاَْلْبابِ); راستى در سرگذشت آنها عبرتى براى صاحبان اندیشه بود».(۱۶)**

**در جاى دیگر مى فرماید: «(کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنّات وَعُیُون وَزُرُوع وَمَقام کَریم وَنَعْمَه کانُوا فیها فاکِهینَ کَذلِکَ وَأَوْرَثْناها قَوْماً آخَرینَ فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَالاَْرْضُ وَما کانُوا مُنْظَرینَ); چه بسیار باغ ها و چشمه ها که به جاى گذاشتند و کشتزارها و قصرهاى پر ارزش و نعمت هاى فراوان دیگر که در آن غرق شادمانى بودند! این چنین بود (ماجراى آنان!) و ما این (نعمت ها) را میراث براى اقوام دیگرى قرار دادیم نه آسمان و زمین، بر آنان گریست و نه به آنها مهلتى داده شد».(۱۷)**

**آن گاه در ادامه همین سخن با چند تشبیه دیگر حال کسانى را که فریفته دنیا شدند و آنها را که از دام آن جستند و از زرق و برق آن رستند بیان مى دارد مى فرماید: «هیهات! هر کس در لغزشگاه هایت گام بگذارد مى لغزد (و سقوط مى کند) و کسى که بر امواج دریاى تو سوار گردد غرق مى شود (اما) کسى که از دام هاى تو کنار رود موفق و پیروز مى گردد و آن کس که از دست تو سالم بماند از اینکه معیشت بر او تنگ شود نگران نخواهد شد (چرا که) دنیا در نظرش همچون روزى است که زوال یافته و پایانش فرا رسیده»; (هَیْهَاتَ! مَنْ وَطِئَ دَحْضَکِ(۱۸) زَلِقَ(۱۹)، وَمَنْ رَکِبَ لُجَجَکِ(۲۰) غَرِقَ، وَمَنِ ازْوَرَّ(۲۱) عَنْ حَبَائِلِکِ وُفِّقَ، وَالسَّالِمُ مِنْکِ لاَ یُبَالِی إِنْ ضَاقَ بِهِ مُنَاخُهُ(۲۲)، وَالدُّنْیَا عِنْدَهُ کَیَوْم حَانَ انْسِلاَخُهُ).**

**امام(علیه السلام) در این بخش از کلام نورانیش مواهب مادّى دنیا را به سه چیز تشبیه مى کند، نخست لغزشگاه هایى که هر زمان احتمال سقوط در آن دور از انتظار نیست، مقام هاى دنیا، ثروت ها و شهواتش همواره چنین است. اگر انسان کمى غفلت کند از حلال به حرام مى غلطد و در چنگال هوا و هوس اسیر مى شود.**

**دیگر اینکه دنیا را به دریاى مواج خطرناکى تشبیه کرده که عبور از آن بسیار مشکل است و بسیار مى شود که امواج هوا و هوس ها به قدرى شدید و سنگین است که افراد را با خود مى برد و غرق مى کند.**

**در تشبیه سوم زرق و برق و زخارف دنیا را به دام هایى تشبیه مى کند که اگر کسى بتواند خود را از آن برکنار دارد توفیق سعادت و قرب خدا رفیق او خواهد شد و همین اندازه که از آن به سلامت بگذرد براى او بزرگ ترین افتخار و پیروزى است، هرچند از نظر زندگى در سختى باشد.**

**سپس، دنیا را به روزى که در آستانه پایان گرفتن است و به اصطلاح همچون آفتاب لب بام است تشبیه فرموده، چرا که به قدرى با سرعت مى گذرد که به گفته شاعر:**

**طى نگشته روزگار کودکى پیرى رسید از کتاب عمر ما فصل شباب افتاده است در حدیثى که مرحوم کلینى در کتاب کافى از امام صادق(علیه السلام) نقل کرده است مى خوانیم که فرمود: «اصْبِرُوا عَلَى طَاعَهِ اللهِ وَتَصَبَّرُوا عَنْ مَعْصِیَهِ اللهِ فَإِنَّمَا الدُّنْیَا سَاعَهٌ فَمَا مَضَى فَلَیْسَ تَجِدُ لَهُ سُرُوراً وَلاَ حُزْناً وَمَا لَمْ یَأْتِ فَلَیْسَ تَعْرِفُهُ فَاصْبِرْ عَلَى تِلْکَ السَّاعَهِ الَّتِی أَنْتَ فِیهَا فَکَأَنَّکَ قَدِ اغْتَبَطْتَ; بر اطاعت خداوند شکیبا باشید و از معصیت او خوددارى کنید، زیرا دنیا ساعتى بیش نیست. آنچه گذشته نه سرورى دارد و نه غمى (چرا که از دسترس انسان خارج شده است) و آنچه نیامده نمى دانى چگونه است، بنابراین ساعتى را که در آن هستى مراقب باش تا به سادگى از دست ندهى و از آن استفاده کنى به گونه اى که مردم بعد از مرگت غبطه تو را بخورند».(۲۳)**

**آن گاه در پایان این بخش از نامه دنیا را مخاطب ساخته مى فرماید: «(اى دنیا) از من دور شو به خدا سوگند من رام تو نخواهم شد تا مرا خوار و ذلیل سازى و زمام اختیارم را به دست تو نخواهم سپرد که به هر جا خواهى ببرى»; (اعْزُبِی(۲۴)عَنِّی! فَوَاللهِ لاَ أَذِلُّ لَکِ فَتَسْتَذِلِّینِی، وَلاَ أَسْلَسُ(۲۵) لَکِ فَتَقُودِینِی).**

**تا کنون دیده نشده است که دنیا را به این گونه خطاب ها مخاطب سازد و او را به محاکمه اى شدید فرا خواند و سرانجام این چنین محکومش کند و خویش را از دام او رهایى بخشد.**

**آرى تنها کسى مى تواند این گونه دنیا را به محاکمه کشد و با این خطاب هاى کوبنده مخاطب سازد که دامن از دنیا برچیده باشد و در عین دسترسى به تمام راه هاى دنیا دست رد بر سینه او بزند و به هیچ قیمتى حاضر به تسلیم در برابر آن نباشد.**

**در ضمن این سخن پاسخى است به آنها که مى گویند دنیا ما را بر چنین و چنان کارى مجبور ساخت. امام(علیه السلام)مى فرماید: تا انسان تسلیم دنیا نشود او خوار و ذلیلش نمى کند و تا زمام اختیار خود را به دنیا نسپارد او را به سوى پرتگاه هاى گناه نمى کشاند. درست است که دنیا با زرق و برقش به انسان چشمک مى زند و او را فرا مى خواند; ولى هرگز کسى را مجبور به پیروى و تسلیم در برابر خود نمى کند درست شبیه آنچه قرآن مجید درباره شیطان مى گوید: «(وَقالَ الشَّیْطانُ لَمّا قُضِیَ الاَْمْرُ إِنَّ اللهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُّکُمْ فَأَخْلَفْتُکُمْ وَما کانَ لِیَ عَلَیْکُمْ مِّنْ سُلْطان إِلاّ أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لى فَلا تَلُومُونی وَلُومُوا أَنْفُسَکُمْ); و هنگامى که کار (در صحنه قیامت) تمام مى شود شیطان مى گوید: خداوند به شما وعده حق داد; و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلّف کردم. من بر شما تسلّطى نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید، بنابراین من را سرزنش نکنید; و خود را سرزنش کنید».(۲۶)**

**۱ . «إلَیْکَ عَنّی» جمله اى است که ظاهراً از دو جار و مجرور تشکیل شده در حالى که «إلَیْکَ» اسم فعل و به معناى «أبْعِدْ» یعنى دور شو است. این احتمال نیز هست که جمله اى داراى فعل مقدرى که همان «اِرْجع» و «اَبْعِد» است باشد یعنى «اِرْجِعْ إلَیْکَ وأبْعِدْ عَنّی; از من دور شو و به سوى خود برگرد».**

**۲ . «غارب» به معناى محلّى است که میان پشت و گردن شتر واقع است و به معناى گردن و آخرین نقطه پشت نیز آمده است.**

**۳ . «اِنْسَلَلْتُ» از ریشه «سلّ» بر وزن «حلّ» به معناى کشیدن و خارج شدن به آرامى گرفته شده است.**

**۴ . «مَخالب» جمع «مِخْلَب» بر وزن «منبر» به چنگال پرندگان و درندگان گفته مى شود.**

**۵ . «أفْلَتُّ» از ریشه «فَلْت» بر وزن «برف» به معناى رهایى یافتن است.**

**۶ . «حَبائل» جمع «حِباله» به معناى دام است.**

**۷ . «مَداحِضْ» جمع «مَدْحَض» بر وزن «مرکز» به معناى لغزشگاه است.**

**۸ . «مَداعِبْ» جمع «مَدْعَبَه» بر وزن «مکتبه» به معناى مزاح و شوخى است.**

**۹ . «رَهائن» جمع رهینه به معناى گروگان است.**

**۱۰ . «مَضامین» جمع «مضمون» در اصل به معناى جنینى است که در شکم مادر است. سپس به هر چیزى که در لا به لاى چیز دیگرى قرار گرفته اطلاق شده است.**

**۱۱ . «اللُّحُود» جمع «لحد» بر وزن «مهد» به معناى شکافى است که در طرف پایین قبر ایجاد مى کنند و میّت را در آن قرار مى دهند.**

**۱۲ . شرح نهج البلاغه مرحوم شوشترى، ج ۶، ص ۳۹۰ ; بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۷۵٫**

**۱۳ . «الْمَهاوی» جمع «مَهوى» و «مَهواه» به معناى درّه است و به هر جاى خطرناکى که انسان را در معرض هلاکت قرار مى دهد اطلاق مى شود.**

**۱۴ . «وِرْد» در اصل به معناى وارد شدن بر کنار آب نهر است سپس به هرگونه ورود اطلاق شده است.**

**۱۵ . «صَدَر» نقطه مقابل «وِرْد» یعنى خارج شدن از کنار آب است سپس به هر نوع خروج اطلاق شده است.**

**۱۶ . یوسف، آیه ۱۱۱٫**

**۱۷ . دخان، آیه ۲۵-۲۹٫**

**۱۸ . «دَحْض» به معناى لغزشگاه است.**

**۱۹ . «زَلِق» از ماده «زَلْق» بر وزن «دلق» به معناى لغزیدن است.**

**۲۰ . «لُجَج» جمع «لُجّه» بر وزن «حجه» به معناى بخش هاى عظیم و متلاطم دریاست.**

**۲۱ . «اِزْوَرَّ» از ریشه «اِزْوِرار» به معناى کنار رفتن و انحراف از چیزى است و از ریشه زیارت گرفته شده است.**

**۲۲ . «مَناخ» در اصل به معناى محلّى است که شتر در آنجا بر زمین مى خوابد. سپس به هر محل استقرار اطلاق شده است.**

**۲۳ . کافى، ج ۲، ص ۴۵۹، ح ۲۱٫**

**۲۴ . «اعْزُبی» به معناى از من دور شو از ریشه «عُزُوب» بر وزن «غروب» به معناى دور شدن گرفته شده، به کسانى که ازدواج نکرده اند عزب گفته مى شود، زیرا از زندگى خانوادگى دورند.**

**۲۵ . «اَسْلَسُ» از ریشه «سلاسه» به معناى مطیع شدن و گاه به معناى آسان گشتن آمده است.**

**۲۶ . ابراهیم، آیه ۲۲٫**

**نکته: طلاق دادن دنیا**

**آنچه امام(علیه السلام) در این بخش از نامه خود درباره محاکمه دنیا بیان فرموده که اى دنیا اگر شخصى دیدنى و قالبى حسى داشتى، حدود خدا را در مورد کسانى که آنها را فریفتى بر تو جارى مى ساختم، ما را به یاد حدیث پر معناى دیگرى مى اندازد که از امام(علیه السلام) نقل شده و نشان مى دهد که در عالم مکاشفه دنیا به صورت زن زیبایى از زیبارویان معروف عرب در مقابل آن حضرت ظاهر شد در حالى که آن حضرت بیل به دست داشته و در نخلستان مشغول کار بوده است. امام(علیه السلام) مى گوید: این زن بسیار زیبا رو به من کرد و گفت: اى پسر ابوطالب آیا حاضرى با من ازدواج کنى که تو را از این بیلى که در دست دارى بى نیاز کنم و خزاین زمین را به تو نشان دهم و تا زنده اى حاکم بر جهان باشى و فرزندان تو هم بعد از تو چنین باشند؟ امام(علیه السلام)فرمود: تو کیستى که من از خانواده ات تو را خواستگارى کنم؟ گفت: من دنیا هستم. گفتم: برگرد همسرى جز من برگزین. سپس همان بیل را به دست گرفتم و این اشعار را انشا کردم:**

**«لَقَدْ خَابَ مَنْ غَرَّتْهُ دُنْیَا دَنِیَّهٌ وَمَا هِیَ إِنْ غَرَّتْ قُرُوناً بِنَائِل**

**أَتَتْنَا عَلَى زِیِّ الْعَزِیزِ بُثَیْنَهَ وَزِینَتُهَا فِی مِثْلِ تِلْکَ الشَّمَائِلِ**

**فَقُلْتُ لَهَا غُرِّی سِوَایَ فَإِنَّنِی عَزُوفٌ عَنِ الدُّنْیَا وَلَسْتُ بِجَاهِل**

**وَمَا أَنَا وَالدُّنْیَا فَإِنَّ مُحَمَّداً أَحَلَّ صَرِیعاً بَیْنَ تِلْکَ الْجَنَادِلِ**

**وَهَبْهَا أَتَتْنِی بِالْکُنُوزِ وَدُرِّهَا وَأَمْوَالِ قَارُونَ وَمُلْکِ القَبَائِلِ**

**أَ لَیْسَ جَمِیعاً لِلْفَنَاءِ مَصِیرُهَا وَیَطْلُبُ مِنْ خُزَّانِهَا بِالطَّوَائِلِ**

**فَغُرِّی سِوَایَ إِنَّنِی غَیْرُ رَاغِب بِمَا فِیکِ مِنْ مُلْک وَعِزّ وَنَائِل**

**فَقَدْ قَنِعَتْ نَفْسِی بِمَا قَدْ رُزِقْتُهُ فَشَأْنَکِ یَا دُنْیَا وَأَهْلَ الْغَوَائِلِ**

**فَإِنِّی أَخَافُ اللهَ یَوْمَ لِقَائِهِ وَأَخْشَى عَذَاباً دَائِماً غَیْرَ زَائِل**

**آن کس که دنیاى پست او را فریب دهد گرفتار خسران شود و اگر قرن ها انسان را فریب دهد به نتیجه نخواهد رسید.**

**دنیا به صورت بثَیْنه (دختر زیباروى عرب) به سوى من آمد و خود را با زینت هاى فراوان آراسته بود.**

**به او گفتم: به سراغ دیگرى برو چرا که من از دنیا چشم پوشیدم و نادان نیستم.**

**مرا با دنیا چکار در حالى که محمّد (پیامبر بزرگ ما) سرانجام در میان سنگ ها و خاک ها مدفون شد.**

**به فرض که دنیا گنج ها و جواهرات و اموال قارون و حکومت قبایل را براى من بیاورد.**

**آیا همه اینها سرانجام فانى نمى شود سپس از خازنان آنها حساب رسى نمى کنند؟**

**آرى دیگرى را فریب ده که من به تو علاقه اى ندارم. نه به حکومتت و نه به عزّتت و نه به مواهبت.**

**نفس من به آنچه به او روزى داده شده قانع است، پس اى دنیا به سراغ کسانى رو که حاضرند این بدبختى ها را بپذیرند.**

**من از لقاى پروردگار در روز قیامت بیمناکم و از عذاب دایم و غیر زایل او ترسانم».(۱)**

**۱ . بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۶۳٫**

**بخش ششم**

**وَایْمُ اللهِ ـ یَمِیناً أَسْتَثْنِی فِیهَا بِمَشِیئَهِ اللهِ ـ لاََرُوضَنَّ نَفْسِی رِیَاضَهً تَهِشُّ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَیْهِ مَطْعُوماً وَتَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَأْدُوماً، وَلاََدَعَنَّ مُقْلَتِی کَعَیْنِ مَاء، نَضَبَ مَعِینُهَا، مُسْتَفْرِغَهً دُمُوعَهَا. أَتَمْتَلِئُ السَّائِمَهُ مِنْ رِعْیِهَا فَتَبْرُکَ؟ وَتَشْبَعُ الرَّبِیضَهُ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرْبِضَ؟ وَیَأْکُلُ عَلِیٌّ مِنْ زَادِهِ فَیَهْجَعَ! قَرَّتْ إِذاً عَیْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِینَ الْمُتَطَاوِلَهِ بِالْبَهِیمَهِ الْهَامِلَهِ، وَالسَّائِمَهِ الْمَرْعِیَّهِ!**

**ترجمه**

**به خدا سوگند ـ سوگندى که تنها مشیت خدا را از آن استثنا مى کنم ـ آنچنان نفس خویش را به ریاضت وا مى دارم که هرگاه به یک قرص نان دست یابد به آن دلخوش شود و به نمک به عنوان خورش قناعت کند و آن قدر از چشم هایم اشک مى ریزم که (سرانجام) همچون چشمه اى شود که تمام آب خود را بیرون ریخته باشد. آیا همان گونه که گوسفندان در بیابان، شکم را از علف ها پر مى کنند و مى خوابند یا گله هایى که در آغل ها هستند از علف سیر مى شوند و استراحت مى کنند، على هم باید از زاد و توشه خود سیر شود و به استراحت پردازد؟ در این صورت چشمش روشن باد که پس از سال ها عمر به چهارپایان رها شده بى شبان و گوسفندانى که آنها را به بیابان براى چرا مى برند اقتدا کرده است.**

**شرح و تفسیر**

**آیا فقط خوردن و خوابیدن؟**

**امام(علیه السلام) در این بخش از نامه مبارکش در تعقیب بحث هاى گذشته درباره بى اعتنایى به دنیا و زرق و برق آن مى فرماید: «به خدا سوگند ـ سوگندى که تنها مشیت خدا را از آن استثنا مى کنم ـ آنچنان نفس خویش را به ریاضت وا مى دارم که هرگاه به یک قرص نان دست یابد به آن دلخوش شود و به نمک به عنوان خورش قناعت کند و آن قدر از چشم هایم اشک مى ریزم که (سرانجام) همچون چشمه اى شود که تمام آب خود را بیرون ریخته باشد»; (وَایْمُ اللهِ(۱) ـ یَمِیناً أَسْتَثْنِی فِیهَا بِمَشِیئَهِ اللهِ ـ لاََرُوضَنَّ نَفْسِی رِیَاضَهً(۲) تَهِشُّ(۳) مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَیْهِ مَطْعُوماً، وَتَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَأْدُوماً(۴)، وَلاََدَعَنَّ مُقْلَتِی(۵) کَعَیْنِ مَاء، نَضَبَ(۶) مَعِینُهَا(۷)، مُسْتَفْرِغَهً دُمُوعَهَا).**

**امام(علیه السلام) در اینجا در مرحله اوّل سوگند یاد مى کند تا جدّى بودن این مطلب را کاملا آشکار سازد. و در مرحله دوم ان شاءالله مى گوید تا ادب خود را در پیشگاه خدا ظاهر سازد همان گونه که مولایش پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله) به این امر مأمور بود; آنجا که خداوند به او دستور مى دهد: «(وَلا تَقُولَنَّ لِشَیْء إِنِّى فاعِلٌ ذلِکَ غَداً إِلاّ أَنْ یَشاءَ اللّه); و هرگز در مورد کارى نگو: من فردا آن را انجام مى دهم; مگر اینکه (بگویى اگر) خدا بخواهد».(۸)**

**در مرحله سوم سخن از ریاضت بسیار شدید و مهمّى در میان مى آورد که حاکى از اراده نیرومند مولا و سلطه عجیب او بر نفس خویش است. چه ریاضتى از این بالاتر که انسان آن قدر گرسنگى را بر خود تحمیل کند که اگر روزى به قرص نان و کمى نمک برسد نفس او شاد گردد که نان و خورش خوبى پیدا کرده است.**

**در مرحله چهارم از سوز و گداز خویش از خوف خدا و عشق به ذات پاکش خبر مى دهد که آن قدر مى گرید که اشکى در چشم باقى نمى ماند. به یقین این کارِ هرکس نیست و خود آن حضرت در جاى دیگرى از همین نامه به این حقیقت اشاره فرموده که من مى دانم شماها به این گونه ریاضت ها توانایى ندارید; ولى سعى کنید ورع و تقوا و درست کارى را هرگز فراموش نکنید.**

**در اینجا این سؤال پیش مى آید که این همه گریه که امام(علیه السلام) به آن اشاره فرموده است براى چیست؟ به یقین این گریه هم گریه شوق است و هم گریه خوف; شوق به عالم اعلا و ملکوت آسمان ها و قرب پروردگار و عشق به صفات جمال و کمالش و خوف از محروم گشتن از آن نعمت هاى بى نظیر و مواهب بى مانند است.**

**مردان خدا همیشه در میان این خوف و رجا و این گریه شوق و گریه ترس به سر مى بردند، چه رسد به امام(علیه السلام) که پیشوا و مقتداى همه آنان است.**

**آن گاه در جمله بعد با ادبیاتى دیگر و تشبیهاتى صریح تر مى فرماید: «آیا همان گونه که گوسفندان در بیابان، شکم را از علف ها پر مى کنند و مى خوابند یا گله هایى که در آغل ها هستند از علف سیر مى شوند و استراحت مى کنند، على هم باید از زاد و توشه خود سیر شود و به استراحت پردازد؟ در این صورت چشمش روشن باد که پس از سال ها عمر به چهارپایان رها شده بى شبان و گوسفندانى که آنها را به بیابان براى چرا مى برند اقتدا کرده است»; (أَ تَمْتَلِئُ السَّائِمَهُ(۹۱) مِنْ رِعْیِهَا(۱۰) فَتَبْرُکَ(۱۱)؟ وَتَشْبَعُ الرَّبِیضَهُ(۱۲) مِنْ عُشْبِهَا(۱۳) فَتَرْبِضَ؟ وَیَأْکُلُ عَلِیٌّ مِنْ زَادِهِ فَیَهْجَعَ(۱۴)! قَرَّتْ إِذاً عَیْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِینَ الْمُتَطَاوِلَهِ بِالْبَهِیمَهِ الْهَامِلَهِ(۱۵)، وَالسَّائِمَهِ الْمَرْعِیَّهِ(۱۶)!).**

**هرچند امام(علیه السلام) در این عبارات از خودش سخن مى گوید; ولى در واقع درسى است که به دنیاپرستان مى دهد آنهایى که جز عیش و نوش هدفى ندارند و شبیه به گوسفندان و چهارپایانى هستند که کار آنها خوردن و خوابیدن است و چقدر براى انسان ننگ است که از اوج عظمت انسانیّت فرود آید و هم طراز حیوانات رها شده در بیابان باشد. و به گفته شاعر:**

**خواب و خورت ز مرحله عشق دور کرد آنگه رسى به دوست که بى خواب و خور شوى**

**۱ . «أیْمُ الله» به معناى «به خدا سوگند» است و گفته شده که در اصل از «أیْمُن» جمع یمین به معناى قسم گرفته شده و الف آن الف وصل است که گاه مفتوح و گاه مکسور خوانده مى شود سپس نون را حذف کرده اند و «ایم الله» شده است و گاه یاء را نیز حذف مى کنند و «امُ الله» مى گویند و به هر حال با توجّه به اینکه ریشه اصلى آن جمع است، دلالت بر قَسَم مؤکّد دارد.**

**۲ . «رِیاضَه» در اصل به معناى رام کردن با تربیت است و به همین جهت به ورزش هاى جسمانى و پرورش هاى روحانى از طرق مختلف اطلاق مى شود و اگر به باغ روضه گفته مى شود از این روست که زمین را با برنامه منظمى پرورش داده اند و خرم و سرسبز ساخته اند.**

**۳ . «تَهشُّ» از ریشه «هَشاشَه» بر وزن «حواله» گرفته شده که به معناى خوشحالى و تبسم کردن است.**

**۴ . «مَأدُوماً» از ریشه «إدام» به معناى نان خورش (چیزى که با نان مى خورند) گرفته شده، بنابراین مأدوم چیزى است که آن را به صورت نان خورش در آورده باشند.**

**۵ . «مُقْلَه» به تمام کره چشم اطلاق مى شود و گاه به مردمک چشم نیز گفته مى شود.**

**۶ . «نَضَب» از ریشه «نُضوب» در اصل به معناى فرو رفتن آب در زمین و خشکیدن چاه یا چشمه است و این واژه گاه در مورد چشم نیز به کار مى رود هنگامى که اشک آن تمام شود.**

**۷ . «مَعِین» از ریشه «مَعْن» بر وزن «طعن» به معناى جارى شدن آب است و «ماء معین» به آب جارى گفته مى شود سپس در مورد جریان اشک از چشم ها به کار رفته است.**

**۸ . کهف، آیه ۲۳ و ۲۴٫**

**۹ . «السّائِمَه» به معناى حیوانى است که آن را براى چرا در بیابان رها مى کنند از ریشه «سوْم» بر وزن «قوم» به معناى رها کردن حیوان در بیابان براى چریدن است.**

**۱۰ . «رِعْیَها» به معناى علف هایى است که حیوان آن را به هنگام چرا مى خورد از ریشه «رعى» بر وزن «وحى» به معناى چریدن گرفته شده.**

**۱۱ . «تَبْرُک» از ریشه «بُروک» به معناى آرام گرفتن به روى زمین است.**

**۱۲ . «الرَّبِیضَه» به معناى گله گوسفندان و مانند آن است که به همراه شبان ها به آغل خود مى آیند از ریشه «رَبْض» و «رُبُوض» بر وزن «قبض» و «قبوض» به معناى جمع کردن دست و پا و به زمین نشستن حیوانات است.**

**۱۳ . «عُشْب» به معناى گیاهان تر است در مقابل حشیش که به گیاهان خشک گفته مى شود.**

**۱۴ . «یَهْجَع» از ریشه «هُجُوع» بر وزن «رکوع» به معناى خواب سبک است.**

**۱۵ . «الْهامِلَه» به معناى حیوان رها شده است از ریشه «همل» بر وزن «حمل» به معناى رها کردن حیوان بدون چوپان است.**

**۱۶ . «الْمَرعیّه» اسم مفعول است از ریشه «رَعْى» بر وزن «سعى» به معناى حیوانى است که آن را به چرا برده اند.**

**نکته: ریاضت هاى مشروع و نامشروع**

**از زمان هاى گذشته مسأله ریاضت در دو شاخه ریاضت جسم و نفس در میان انسان ها وجود داشته است. ریاضت جسمانى که همان ورزش ها باشد سابقه بسیار طولانى دارد و حتى مسابقات جهانى از یونان قدیم گرفته تا مناطق دیگر چهره بارزى از آن محسوب مى شود ریاضت نفس نیز که از طریق ترک مشتهیات نفسانى حاصل مى گردد و روح انسان را تقویت مى کند، سابقه طولانى دارد که مرتاضان هندى به آن معروفند و حقیقت آن این است که انسان با ترک خواسته هاى نفس مى تواند به نیروى عظیمى برسد که گاه توان کارهاى خارق العاده اى پیدا مى کند.**

**البته ریاضت هاى نفسانى نیز به دو هدف انجام مى شده: اهداف مادّى و اهداف معنوى. اهداف مادّى انجام پاره اى از کارهاى خارق العاده بوده تا از این طریق به منافعى برسند یا اسم و آوازه اى پیدا کنند; ولى هدف معنوى آن همان قرب به خداوند و پاک ساختن روح از رذایل اخلاقى و حاکمیّت بر شهوات و ترک منکرات است.**

**آنچه امام(علیه السلام) در این نامه با جمله «إِنَّمَا هِیَ نَفْسِی أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِیَ آمِنَهً یَوْمَ الْخَوْفِ الاَْکْبَرِ» و جمله «لاََرُوضَنَّ نَفْسِی رِیَاضَهً تَهِشُّ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ» بیان فرموده به قسم دوم از ریاضت معنوى اشاره دارد.**

**ابن ابى الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل خطبه ۲۲۰ (خطبه ۲۱۴ در شرح ابن ابى الحدید) بحث مشروحى درباره ریاضت نفس و اقسام آن بیان کرده و درباره تأثیر گرسنگى در صفاى نفس سخن گفته است. سپس کلماتى از فلاسفه و حکما درباره مکاشفاتى که از ریاضت حاصل مى شود بیان نموده و از اشعار شعرا نیز در این زمینه شواهدى آورده است.**

**در احادیث مختلفى از امیرمؤمنان على(علیه السلام) به همین مسأله اشاره شده، از جمله در حدیثى در غررالحکم آمده است: «مَنِ اسْتَدامَ رِیاضَهَ نَفْسِهِ انْتَفَعَ; کسى که پیوسته نفس خویش را ریاضت دهد (از اشراقات الهیه) بهره مند خواهد شد».(۱) و در حدیث دیگرى در همان کتاب مى فرماید: «الشریعه ریاضه النفس; شریعت اسلام ریاضت نفس است».(۲)**

**در حدیث دیگرى از رسول خدا(صلى الله علیه وآله) آمده است که یکى از وصیّت هاى خضر نبى به حضرت موسى(علیهما السلام) این بود: «رَضِّ نَفْسَکَ عَلَى الصَّبْرِ تَخْلُص مِنَ الاْثْمِ; نفس خویش را با شکیبایى ریاضت ده تا از گناه نجات یابى».(۳)**

**در حدیث دیگرى از همان حضرت آمده است: «جَوِّعُوا بُطُونَکُمْ وَأظْمَئُوا أکْبادَکُمْ وأعِرُوا أجْسادَکُمْ وَطَهِّرُوا قُلُوبَکُمْ عَساکُمْ أَنْ تُجاوِزُوا الْمَلاََ الأَعْلى; شکم هاى خود را گرسنگى دهید و جگرهاى خود را تشنگى و بدن ها را (از لباس هاى پر زرق و برق) برهنه کنید و دل هایتان را پاک سازید تا از فرشتگان فراتر روید».(۴)**

**ولى گاه گروهى به عنوان ریاضت نفس، راه افراط و خطا را پیموده، مرتکب ریاضت هاى بسیار شاق و گاه خطرناک و نامشروع شده اند که نمونه هاى آن در احیاء العلوم غزالى و سایر کتب صوفیه فراوان دیده مى شود.**

**از جمله نقل است که «شبلى» سردابه اى داشت که در آنجا مى رفت و یک بغل چوب با خود مى برد و هرگاه غفلتى به دل او در مى آمد، خویشتن را بدان چوب ها مى زد و گاه بود که همه چوب ها مى شکست. او دست و پاى خود را بر دیوار مى کوبید.(۵)**

**در حالات «شیخ ابو سعید» از صوفیان معروف آمده است که در جوانى شب ها پس از آنکه اهل خانه به خواب مى رفتند آهسته برمى خاست و به مسجد مى آمد. در گوشه مسجد چاه آبى بود. طنابى را به وسط چوبى بسته و سر دیگر طناب را به پاى خود مى بست سپس چوب را روى دهانه چاه مى گذاشت و خود را تا نزدیکى طلوع صبح در چاه معلق مى ساخت و قرآن مى خواند.(۶)**

**درباره «ابوبکر شبلى» آمده است: در آغازى که مشغول به ریاضت شد سال هاى دراز، شب ها نمک در چشم مى پاشید تا به خواب نرود.(۷) و امثال این کارها که در آثار صوفیه فراوان است.**

**این گونه ریاضت هاى خطرناک و آنچه مایه رسوایى و آبروریزى است از نظر اسلام نامشروع است و باید به شدت از آن پرهیز کرد. در میان مرتاضان هند و بعضى از صوفیه، این گونه ریاضت هاى نامشروع دیده مى شود که اسلام با آن موافق نیست. بهترین ریاضت، پرهیز از هرگونه گناه و سپس بعضى از مشتهیات نفسانى از مباحات است که در زندگانى پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) و ائمه هدى(علیهم السلام)و اصحاب و یاران آنها دیده مى شود که گاه لباس خشن مى پوشیدند و به غذاهاى بسیار ساده قناعت مى کردند، مقدار قابل ملاحظه اى از شب را بیدار مى ماندند و به عبادت پرودگار مى پرداختند و این ریاضت ها نورى بر نورانیّت آنها مى افزود.**

**در خطبه ۲۰۹ نهج البلاغه داستان افراط و تفریط دو برادر به نام علاء بن زیاد و عاصم بن زیاد را خواندیم که یکى بسیار زندگى مرفهى داشت و دیگرى به کلى دست از کار کشیده و در گوشه اى از خانه مشغول عبادت بود و امام(علیه السلام) به هر دو ایراد فرمود. شرح این مطلب را در جلد هشتم همین کتاب، صفحه ۱۲۵ به بعد مطالعه فرمایید.**

**کوتاه سخن اینکه مسأله ریاضت شرعیّه هم در نهج البلاغه و هم در روایات پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) و اهل بیت(علیهم السلام) فراوان آمده است و به یقین آثار مثبتى در روحانیّت و نورانیّت دارد; ولى چنان نیست که به همه توصیه شده باشد. به همین دلیل در آیاتى از قرآن مجید و روایات متعدّدى دیده مى شود که به عموم، اجازه داده شده از لذّات حلال بهره مند گردند و ضمن بهره گیرى از این نعمت ها خدا را سپاس گویند: «(یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَاعْمَلُوا صالِحاً إِنِّی بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ); اى پیامبران! از غذاهاى پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام مى دهید دانا هستم».(۸)**

**۱ . غررالحکم، ح ۴۸۰۹٫**

**۲ . همان مدرک، ح ۴۷۹۱٫**

**۳ . کنزالعمّال، ح ۴۴۱۷۶٫**

**۴ . میزان الحکمه، ح ۷۵۴۱٫**

**۵ . تذکره الاولیاء، ج ۱، ص ۲۳۵٫**

**۶ . تاریخ تصوف دکتر غنى، ص ۳۶۱٫**

**۷ . تذکره الاولیاء، ج ۲، ص ۱۶۴٫**

**۸ . مؤمنون، آیه ۵۱٫**

**بخش هفتم**

**طُوبَى لِنَفْس أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرْضَهَا، وَعَرَکَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا، وَهَجَرَتْ فِی اللَّیْلِ غُمْضَهَا، حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْکَرَى عَلَیْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا، وَتَوَسَّدَتْ کَفَّهَا، فِی مَعْشَر أَسْهَرَ عُیُونَهُمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ، وَتَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ، وَهَمْهَمَتْ بِذِکْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ، وَتَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ، (أُولئِکَ حِزْبُ اللهِ أَلاَ إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). فَاتَّقِ اللهَ یَا ابْنَ حُنَیْف، وَلْتَکْفُفْ أَقْرَاصُکَ، لِیَکُونَ مِنَ النَّارِ خَلاَصُکَ.**

**ترجمه**

**خوشا به حال آن کس که وظیفه واجب خود را در برابر پروردگارش انجام داده و مشکلات را با تحمل از میان برداشته و خواب را در (بخشى از) شب کنار گذارده و آن گاه که بر او غلبه کند، روى زمین دراز کشد و کف دست را بالش خود کند (و مختصرى استراحت نماید). (این انسان) در زمره گروهى باشد که (این اوصاف را دارند:) خوف معاد خواب را از چشم هایشان ربوده و پهلوهایشان براى استراحت در خوابگاهشان قرار نگرفته و همواره لب هایشان آهسته به ذکر پروردگارشان مشغول است، بر اثر استغفارهاى طولانى گناهانشان از میان رفته است. «آنها حزب خدا هستند، آگاه باشید که حزب الله رستگارانند»، بنابراین اى پسر حنیف از خدا بترس و باید همان قرص هاى نان تو، تو را از غیر آن (و شرکت در میهمانى هاى اشرافى) باز دارد تا سبب خلاصى تو از آتش دوزخ گردد.**

**شرح و تفسیر**

**اى فرماندار! از شرکت در میهمانى هاى اشرافى بپرهیز!**

**امام(علیه السلام) در هفتمین و آخرین بخش از این نامه پر معنا توصیف بلیغى درباره انسان هاى کامل و به تعبیر دیگر «حزب الله» دارد، حضرت سه عمل و چهار صفت را براى آنها بیان مى کند و مى فرماید: «خوشا به حال آن کس که وظیفه واجب خود را در برابر پروردگارش انجام داده و مشکلات را با تحمل از میان برداشته و خواب را در (بخشى از) شب کنار گذارده و آن گاه که بر او غلبه کند روى زمین دراز کشد و کف دست را بالش خود کند (و مختصرى استراحت نماید)»; (طُوبَى(۱) لِنَفْس أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرْضَهَا، وَعَرَکَتْ(۲) بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا(۳) وَهَجَرَتْ فِی اللَّیْلِ غُمْضَهَا(۴)، حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْکَرَى(۵) عَلَیْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَتَوَسَّدَتْ(۶) کَفَّهَا).**

**اشاره به اینکه کسانى محبوب درگاه پروردگار هستند که به هنگام روز به انجام فرایض و تکالیف فردى و اجتماعى مى پردازند و به هنگام شب با خداى خود خلوت مى کنند و به در خانه او مى روند و به راز و نیاز و مناجات مى پردازند و هنگامى که خواب بر آنها غلبه مى کند به استراحت مختصرى قناعت مى کنند آن هم نه در رختخواب هاى گران قیمت و بر بالش هاى نرم، بلکه بر زمین دراز مى کشند و دست را بالش خود قرار مى دهند.**

**اشاره به اینکه عابد کسى نیست که شب و روز در گوشه اى مشغول عبادت باشد. عابد کسى است که به هنگام روز به اداى فرایض فردى و اجتماعى مى پردازد و شب هنگام به در خانه خدا مى رود همان گونه که در حدیثى از امام سجاد(علیه السلام)آمده است که: «مَنْ عَمِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللهُ عَلَیْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ; کسى که عمل به واجبات الهى کند عابدترین مردم است».(۷)**

**همین معنا به صورت جامع ترى در کلام پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) آمده است: «یَا عَلِیُّ ثَلاَثٌ مَنْ لَقِیَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِنَّ فَهُوَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ مَنْ أَتَى اللهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَیْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ وَمَنْ وَرِعَ عَنْ مَحَارِمِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ وَمَنْ قَنِعَ بِمَا رَزَقَهُ اللهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ; پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) خطاب به امیرمؤمنان على(علیه السلام)مى فرماید: یا على کسى که خدا را در قیامت ملاقات کند در حالى که این سه کار را انجام داده باشد با فضیلت ترین مردم است: کسى که در صحنه محشر وارد شود در حالى که واجبات خود را انجام داده باشد عابدترین مردم است و کسى که از محرمات الهى بپرهیزد با تقواترین مردم است و کسى که به آنچه خدا به او داده است قانع باشد توانگرترین مردم است».(۸)**

**جمله «افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَتَوَسَّدَتْ کَفَّهَا» اشاره به نهایت قناعت آنهاست که آنها انتظار ندارند در بسترهاى نرم و راحت آسوده بخوابند; به علاوه چنین بسترهایى کمتر به انسان اجازه مى دهد که سحرگاهان از خواب برخیزد و رو به درگاه خدا آورد.**

**آن گاه در ادامه این سخن مى افزاید: «(این انسان) در زمره گروهى باشد که (این اوصاف را دارند:) خوف معاد خواب را از چشم هایشان ربوده و پهلوهایشان براى استراحت در خوابگاهشان قرار نگرفته و همواره لب هایشان آهسته به ذکر پروردگارشان مشغول است، بر اثر استغفارهاى طولانى گناهانشان از میان رفته است»; (فِی مَعْشَر أَسْهَرَ(۹) عُیُونَهُمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ، وَتَجَافَتْ(۱۰) عَنْ مَضَاجِعِهِمْ(۱۱) جُنُوبُهُمْ، وَهَمْهَمَتْ(۱۲) بِذِکْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ، وَتَقَشَّعَتْ(۱۳) بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ).**

**این تعبیرات در واقع برگرفته از قرآن مجید است آنجاکه در اوصاف مؤمنان واقعى مى فرماید: «(تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً وَمِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ); پهلوهایشان از بسترها دور مى شود (و شبانگاه به پا مى خیزند و رو به درگاه خدا مى آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید مى خوانند و از آنچه به آنان روزى داده ایم انفاق مى کنند».(۱۴)**

**در جاى دیگر مى فرماید: «(کانُوا قَلیلاً مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ وَبِالاَْسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ); آنها کمى از شب را مى خوابیدند و در سحرگاهان استغفار مى کردند».(۱۵)**

**در ادامه این سخن با استفاده از آیه اى از قرآن مجید این افراد را به عنوان حزب الله معرفى کرده مى فرماید: «آنها «حزب الله»اند; بدانید «حزب الله» پیروزان و رستگارانند»; (أُولئِکَ حِزْبُ اللهِ أَلاَ إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).(۱۶)**

**سرانجام، امام(علیه السلام) نامه پربار و آموزنده خود را با این جمله که خطاب به عثمان بن حنیف و هدف همه انسان هاى طالب سعادت است پایان داده مى فرماید: «بنابراین اى پسر حنیف از خدا بترس و باید همان قرص هاى نان تو، تو را از غیر آن (و شرکت در میهمانى هاى اشرافى) باز دارد تا سبب خلاصى تو از آتش دوزخ گردد»; (فَاتَّقِ اللهَ یَا ابْنَ حُنَیْف، وَلْتَکْفُفْ(۱۷) أَقْرَاصُکَ، لِیَکُونَ مِنَ النَّارِ خَلاَصُکَ).**

**زیرا آلوده آن گونه میهمانى ها و سفره ها شدن که گرسنگان هرگز به آن راه ندارند و مدعوین آن تنها اشراف و ثروتمندانند و غالباً آلوده به مال حرام، تو را از یاد خدا و قیامت و از یاد محرومان دور مى سازد و بار سنگین گناه را بر دوش تو مى نهد و سبب گرفتارى تو در قیامت مى شود.**

**در تاریخ مروج الذهب آمده است که روزى «شریک بن عبد الله» بر «مهدى عباسى» وارد شد. مهدى به او گفت: باید یکى از سه کار را بپذیرى! شریک سؤال کرد: آن سه کار چیست؟ گفت: یا باید منصب قضاوت را از طرف من بپذیرى یا به فرزندانم تعلیم دهى و حدیث بیاموزى و یا لا اقل یک وعده غذا مهمان من باشى. شریک فکرى کرد و گفت: از همه ساده تر یک وعده میهمان بودن است. مهدى عباسى او را نزد خود نگه داشت و به آشپز خود دستور داد که انواعى از غذاهاى لذیذ مغز که با شکر مخصوص و عسل تهیّه مى شد براى او فراهم سازد.**

**هنگامى که شریک آن غذاى چرب و شیرین را خورد سرآشپز خلیفه گفت این پیرمرد بعد از این غذا روى سعادت نخواهد دید. فضل بن ربیع (وزیر مهدى) گفت: اتفاقاً همین گونه شد; شریک بعد از این داستان، هم تعلیم اولاد خلیفه را به عهده گرفت و هم منصب قضا را پذیرفت و جالب اینکه روزى شریک با مسئول پرداخت امور مالى گفتوگو کرد و از کمبود حقوق خود شکایت داشت. مسئول امور مالى گفت: مگر خیال مى کنى به ما مال التجاره اى فروختى که این گونه طلب کارى مى کنى؟ شریک گفت: آرى به خدا سوگند از مال التجاره گران بهاتر به شما فروختم من دینم را به شما فروختم.(۱۸)**

**آرى ممکن است لقمه چرب و لذیذ حرام، آثار عجیبى در انسان بگذارد. اگر شریک عاقلانه با این مسأله برخورد مى کرد و تنها تعلیم فرزندان خلیفه را بر عهده مى گرفت، اى بسا ممکن بود آنها را به حقیقت اسلام آشنا سازد و از ظلم و ستم آنها در آینده بکاهد.**

**۱ . «طُوبى» مؤنث «اَطْیب» است و مفهوم گسترده اى دارد که پاکیزه ترین و بهترین همه نیکى ها را شامل مى شود و در این گونه موارد شبیه دعاست که براى افرادى گفته مى شود.**

**۲ . «عَرَکَت» از ریشه «عَرْک» بر وزن «أرک» در اصل به معناى مالش دادن است سپس به تأثیرگذارى بر هر چیزى که در نتیجه نابود شود و از بین رود اطلاق شده است.**

**۳ . «بُؤس» به معناى هرگونه ناراحتى در مقابل نعمت و راحتى است.**

**۴ . «غُمْض» این واژه از «غُموض» گرفته شده که به معناى چشم پوشى و دیده بر هم نهادن و مخفى شدن است سپس به حالت خواب که انسان در آن حالت دیده بر هم مى نهد اطلاق شده و در جمله بالا همین معنا اراده شده است.**

**۵ . «کَرَى» به معناى خواب و خوابیدن است.**

**۶ . «توسّد» از ریشه «وساده» به معناى بالش گرفته شده است.**

**۷ . کافى، ج ۲، ص ۸۴، روایت ۷٫**

**۸ . من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۸، ح ۵۷۶۲٫**

**۹ . «أسْهَرَ» از ریشه «سَهَر» بر وزن «سفر» به معناى بیدار ماندن است.**

**۱۰ . «تَجافَتْ» از ریشه «تَجافى» به معناى دورى گزیدن گرفته شده و ریشه اصلى آن «جفاء» به معناى دورى کردن است.**

**۱۱ . «مَضاجِع» جمع «مضجع» به معناى خوابگاه است.**

**۱۲ . «هَمْهَمَتْ» از ریشه «هَمْهَمه» به معناى سخن گفتن آهسته است.**

**۱۳ . «تَقَشَّعَتْ» از ریشه «تَقَشَّع» بر وزن «توقع» به معناى از میان رفتن و پراکنده شدن است از ریشه «قَشْع» بر وزن «مشق» به معناى بر طرف ساختن گرفته شده است.**

**۱۴ . سجده، آیه ۱۶٫**

**۱۵ . ذاریات، آیه ۱۷ و ۱۸٫**

**۱۶ . مجادله، آیه ۲۲٫**

**۱۷ . «وَلْتَکْفُفْ» از ریشه «کفّ» به معناى بازداشتن گرفته شده; ولى در بسیارى از نسخ نهج البلاغه و شروح آن «وَلْتَکْفِکَ» از ریشه «کفایت» آمده است; یعنى قرص هاى نان تو براى تو کافى باشد و به سراغ سفره هاى رنگین نروى.**

**۱۸ . مروج الذهب، ج ۳، ۳۱۰٫**

**نکته ها**

**۱٫ زهد در عین بهره گیرى از مواهب الهى**

**با مطالعه دقیق این نامه پرسش پیش مى آید که آیا استفاده کردن از سفره هاى رنگین و نعمت هاى گوناگون الهى از دیدگاه اسلام ممنوع است یا مجاز و آیا میان زهد اسلامى و بهره گیرى از مواهب پروردگار تضادى وجود دارد؟ سخن در این زمینه بسیار است. فشرده و عصاره آن را مى توان چنین بیان کرد:**

**روایات زیادى داریم که تشویق به زهد مى کند و مى گوید: «اَلزَّهادَهُ فِی الدُّنْیا لَیْسَتْ بِتَحْریمِ الْحَلالِ وَلا إزالَهِ الْمالِ وَلکِنَّ الزَّهادَهَ فِی الدُّنْیا أنْ لا تَکُونَ بِما فی یَدَیْکَ أوْثَقُ مِمَّا فِی یَدِ اللهِ; زهد در دنیا به این نیست که حلال را بر خود حرام کنى و اموال خویش را ضایع گردانى; ولى زهد در دنیا این است که به آنچه دارى بیش از آنچه نزد خداست دلبسته نباشى».(۱)**

**در حدیث دیگرى از امیرمؤمنان على(علیه السلام) نقل شده است: «الزَّهَادَهُ قِصَرُ الاَْمَلِ وَالشُّکْرُ عِنْدَ النِّعَمِ وَالتَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِم; زهد، کوتاه کردن دامنه آرزوها و شکر هنگام برخوردارى از نعمت ها و پرهیزکارى در برابر حرام هاست».(۲)**

**در حدیث دیگرى از امام صادق(علیه السلام) مى خوانیم: «ثَلاَثَهُ أَشْیَاءَ لاَ یُحَاسِبُ اللهُ عَلَیْهَا الْمُؤْمِنَ طَعَامٌ یَأْکُلُهُ وَثَوْبٌ یَلْبَسُهُ وَزَوْجَهٌ صَالِحَهٌ تُعَاوِنُهُ وَتُحْصِنُ فَرْجَهُ; سه چیز است که خداوند روز قیامت مؤمن را بر آن محاسبه نمى کند: غذایى که آن را مى خورد و لباسى که مى پوشد و همسر صالحى که او را کمک مى کند و از آلودگى به گناه حفظ مى نماید».(۳)**

**از این روایت معلوم مى شود که استفاده از این مواهب منافاتى با زهد**

**ندارد و همچنین آیات و روایات دیگر که ذکر همه آنها در خور کتابى مستقل است.**

**اما در برابر اینها، در روایاتى مى خوانیم که توصیه به ترک لذات دنیا شده و ترک استفاده مشروع از مواهب گسترده الهى نیز نیکو شمرده شده است. از جمله:**

**در حدیث معروفى مى خوانیم که على(علیه السلام) در شب شهادت خود بعد از آنکه به نان و نمک افطار کرد و از آنچه غیر از آن در سفره بود صرف نظر فرمود، خطاب به دخترش چنین گفت: «یَا بُنَیَّه مَا مِنْ رَجُل طَابَ مَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ وَمَلْبَسُهُ إِلاَّ طَالَ وُقُوفُهُ بَیْنَ یَدَیِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ; دخترم هیچ کس نیست که از طعام خوب و نوشیدنى گوارا و لباس نیکو استفاده کند مگر اینکه روز قیامت در پیشگاه خداوند عزّوجلّ مدت زیادى براى حساب باید بایستد».(۴)**

**در حدیث دیگرى که در کنز العمال از امیرمؤمنان على(علیه السلام) نقل شده، آمده است: «فِی حَلالِها حِسابٌ وفِی حَرامِها عِقابٌ، فَدَعِ الْحَلالَ لِطُولِ الْحِسابِ وَدَعِ الْحَرامَ لِطُولِ الْعَذابِ; در حلال دنیا حساب و در حرامش عقاب است، بنابراین از پاره اى از حلال ها به موجب طول حساب صرف نظر کنید و از حرام به سبب طول عذاب چشم بپوشید».(۵)**

**به نظر مى رسد جمع میان این آیات و روایات به یکى از طرق زیر است:**

**۱٫ استفاده از مواهب الهى حکمى است عام و روى آوردن به زهد حکمى است براى خواص.**

**۲٫ روایات زهد براى این است که روى آیات و روایات بهره گیرى از نعمت هاى مادّى تأثیر بگذارد و از افراط و فرو رفتن در آن بکاهد; مبادا مردم غرق در لذات شوند و راه افراط را بپویند.**

**۳٫ پیشوایان دین و اسوه ها و قدوه ها باید زندگى خود را همچون زندگى ضعفاى امّت قرار دهند تا سختى معیشت، زیاد آنها را آزار ندهد.**

**۴٫ پوییدن راه زهد آرامش روحى به همه حتى غیر پیشوایان مى دهد، چرا که غرق ناز و نعمت بودن در حالى که دیگران در زحمتند روح را آزار مى دهد و از نظر عاطفى ناپسند است.**

**۵٫ با توجّه به اینکه حلال حساب دارد، گروهى زندگى ساده را بر زندگى مرفه ترجیح مى دهند تا طول وقوف در عرصه قیامت براى حساب نداشته باشند.**

**درباره حقیقت زهد و جمع میان این دستور اسلامى و برخوردارى از مواهب الهى که در آیات و روایات به آن اشاره شده است، در ذیل خطبه ۸۱، جلد سوم همین کتاب نیز بحث هایى آمده است. همچنین مى توانید به کتاب دائره المعارف فقه مقارن، جلد دوم، «بحث زهد و شکوفایى اقتصادى» مراجعه کنید.**

**۶٫ افزون بر همه گرایش به زهد و چشم پوشى از پاره اى لذات مادّى یکى از عوامل پرورش روح و تزکیه نفوس است، همان گونه که در بحث ریاضت نفس در شرح همین نامه آمده است.**

**۲٫ حزب الله کیانند؟**

**آنچه امام(علیه السلام) در پایان این نامه درباره حزب الله بیان فرموده برگرفته از آیات قرآن مجید است.**

**این تعبیر در دو آیه از قرآن مجید آمده نخست در آیه ۵۶ سوره مائده است که مى فرماید: «(وَمَنْ یَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ); و کسانى که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان(۶) را بپذیرند (پیروزند;) زیرا حزب خدا (گروه خداپرستان) پیروزند».**

**در این آیه پذیرش ولایت الهى و اولیاى الهى از اوصاف حزب الله شمرده شده است.**

**در آیه ۲۲ سوره مجادله نیز مى فرماید: «(لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الآْخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الاْیمانَ وَأَیَّدَهُمْ بِرُوح مِنْهُ وَیُدْخِلُهُمْ جَنّات تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الاَْنْهارُ خالِدینَ فیها رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ); هیچ قومى را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمى یابى که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستى کنند، هرچند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند; آنان کسانى هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل هایشان نوشته و با روحى از ناحیه خود آنها را تأیید فرموده، و آنها را در باغ هایى بهشتى وارد مى کند که نهرها از پاى درختانش جارى است. جاودانه در آن مى مانند; خدا از آنها خشنود است و آنان نیز از خدا خشنودند; آنها «حزب الله»اند; بدانید «حزب الله» پیروزان و رستگارانند».**

**در آیه نخست همان گونه که اشاره شد حزب الله به عنوان ولایت پذیرى خدا و اولیاى الهى وصف شده اند و در این آیه با وصف «بَغْض فى الله» و عداوت با دشمنان حق معرفى شده اند. از مجموع این دو آیه، مسأله «حُبّ فى الله» و «بُغْض فى الله» به عنوان اوصاف آنها استفاده مى شود. آنچه امام(علیه السلام) در این نامه آورده که حزب الله را به عنوان سحرخیزان و شب زنده داران و عابدان و زاهدان معرفى کرده در واقع با آنچه در قرآن آمده است لازم و ملزوم یکدیگرند.**

**۱ . این سخن از پیغمبر اکرم(صلى الله علیه وآله) در سنن ترمذى، ص ۲۴۴۳ آمده. این حدیث در وسائل الشیعه ج ۱۱، ص ۳۱۵، حدیث ۱۳ بابُ اِسْتحبابِ الزُّهْدِ فِى الدُّنْیا وَحَدَّ الزُّهْدِ از امام صادق(علیه السلام)نیز نقل شده است.**

**۲ . نهج البلاغه، خطبه ۸۱٫**

**۳ . بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۹۹٫**

**۴ . همان مدرک، ج ۴۲، ص ۲۷۶٫**

**۵ . کنزالعمال، ح ۸۵۶۶ .**

**۶ . مؤمنان در اینجا به قرینه آیه قبل اشاره به امیرمؤمنان على(علیه السلام) است که آیه ولایت و بخشیدن خاتم در حال رکوع در شأن آن حضرت نازل شده است.**

**برگرفته از کتاب شرح نهج البلاغه نوشته آیت الله ناصر مکارم شیراز**